

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فہرست مطالب

۳.....	جلسہ ۳۸ - ۹۲/۹/۹
۱۱.....	جلسہ ۳۹ - ۹۲/۹/۱۰
۲۱.....	جلسہ ۴۰ - ۹۲/۹/۱۱
۳۱.....	جلسہ ۴۱ - ۹۲/۹/۱۶
۴۱.....	جلسہ ۴۲ - ۹۲/۹/۱۷
۵۳.....	جلسہ ۴۳ - ۹۲/۹/۱۸
۶۴.....	جلسہ ۴۴ - ۹۲/۹/۲۳
۷۵.....	جلسہ ۴۵ - ۹۲/۹/۲۴
۸۶.....	جلسہ ۴۶ - ۹۲/۹/۲۵



درس خارج کلام
بررسی مبانی و مسائل مهدویت
با محوریت کتب اربعه

جلسات ۳۸ تا ۴۶
ادله ولادت امام زمان 7 (۵)
(روایت بشر نخاس)

استاد: آیت الله حبیبی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۳-۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بررسی دلائل و روایات مربوط به ولادت امام زمان 7 موضوع بحث ما بود. در جلسات قبل، روایات متعددی را در مورد اثبات ولادت امام زمان 7، بیان کرده و اکنون روایت بعدی را بیان می‌کنیم. این روایت، از امام هادی 7 است و ما این روایت را، در محورهای زیر، بررسی می‌کنیم

محور اول: متن روایت

محور دوم: مصادر و منابع روایت

محور سوم: بررسی سند روایت

محور چهارم: بحث دلالتی و معارضات روایت.

در ابتدا متن روایت را می‌خوانیم. مرحوم صدوق روایت را از نوفلی و او هم از احمد بن عیسی و شاء بغدادی و او هم از احمد بن عیسی قمی و او هم از آقای شبیانی و او هم از بشر نخاس نقل می‌کند:

روایت بیست و هفتم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى
الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ
بَحْرِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: وَرَدْتُ كَرْبَلَاءَ سَنَةَ سِتٍّ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ وَ زُرْتُ قَبْرَ

غَرِيبِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ أَنْكَفَأْتُ إِلَى مَدِينَةِ السَّلَامِ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَقَابِرِ قَرِيشٍ فِي
وَقْتٍ قَدْ تَصَرَّمَتِ الْهُوَاجِرُ وَ تَوَقَّدَتِ السَّمَائِمُ فَلَمَّا وَصَلْتُ مِنْهَا إِلَى مَشْهَدِ الْكَاطِمِ ع
وَ اسْتَشَقَّتْ نَسِيمَ تُرْبَتِهِ الْمَعْمُورَةِ مِنَ الرَّحْمَةِ الْمَحْفُوفَةِ بِحَدَائِقِ الْعُغْرَانِ أَكْبَبْتُ عَلَيْهَا
بِعَبْرَاتٍ مُتْقَاطِرَةٍ وَ زَفَرَاتٍ مُتَّابِعَةٍ - وَ قَدْ حَجَبَ الدَّمْعُ طَرْفِي عَنِ النَّظْرِ فَلَمَّا رَقَّاتِ
الْعَبْرَةَ وَ انْقَطَعَ النَّحِيبُ فَتَحْتُ بَصْرِي فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ قَدْ انْحَنَى صُلْبُهُ وَ تَوَسَّسَ مِنْكَبَاهُ
وَ تَفَنَّتْ جَبْهَتُهُ وَ رَاحَتَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ لِأَخْرَ مَعَهُ عِنْدَ الْقَبْرِ يَا ابْنَ أَخِي لَقَدْ نَالَ عَمَّكَ
شَرَفًا بِمَا حَمَلَهُ السَّيِّدَانِ مِنْ غَوَامِضِ الْغُيُوبِ وَ شَرَائِفِ الْعُلُومِ الَّتِي لَمْ يَحْمِلْ مِثْلَهَا
إِلَّا سَلْمَانُ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَمَّكَ عَلَى اسْتِكْمَالِ الْمُدَّةِ وَ انْقِضَاءِ الْعُمْرِ وَ لَيْسَ يَجِدُ فِي
أَهْلِ الْوَلَايَةِ رَجُلًا يُفْضِي إِلَيْهِ بِسِرِّهِ

آقای شبیانی که ناقل جریان است می‌گوید: «در سال دویست و هشتاد و شش (زمان غیبت صغری) برای زیارت امام حسین 7 وارد کربلا شدم و قبر آن غریب فرزند رسول خدا 6 را زیارت کردم سپس برای زیارت ائمه سامراء به جانب بغداد رو کردم تا مقابر قریش را زیارت کنم و در آن وقت گرما در نهایت خود بود و بادهای داغ می‌وزید و چون به مشهد امام کاظم 7 رسیدم نسیم تربت آکنده از رحمت وی را، استشمام نمودم که در باغهای مغفرت در پیچیده بود، با اشکهای پیایی و ناله‌های دمام بر وی گریستم. اشک چشمانم را فرا گرفته بود و نمی‌توانستم ببینم و چون از گریه باز ایستادم و ناله‌ام قطع گردید، دیدگانم را گشودم، پیرمردی را دیدم پشت خمیده با شانه‌های منحنی که پیشانی و هر دو کف دستش پینه سجده داشت و به شخص دیگری که نزد قبر، همراه او بود می‌گفت: ای برادرزاده! عمویت به واسطه

علوم شریفه و اسرار پیچیده ای که آن دو بزرگوار به وی سپرده اند، شرف بزرگی یافته است که کسی جز سلمان بدان شرف نرسیده است و اکنون که مدت حیات وی [عمویت] به اتمام رسیده و عمرش سپری گردیده است، از اهل ولایت مردی را نمی‌یابد که سرش را به وی بسپارد.

قُلْتُ يَا نَفْسُ لَا يَزَالُ الْعَنَاءُ وَالْمَشَقَّةُ يَنَالَانِ مِنْكَ بِإِتْعَابِي الْخُفَّ وَالْحَافِرِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَقَدْ قَرَعَ سَمْعِي مِنْ هَذَا الشَّيْخِ لَفْظٌ يَدُلُّ عَلَى عِلْمٍ جَسِيمٍ وَأَثَرٍ عَظِيمٍ فَقُلْتُ أَيُّهَا الشَّيْخُ وَمَنِ السَّيِّدَانِ قَالَ النَّجْمَانِ الْمُعَيَّبَانِ فِي الثَّرَى بِسُرٍّ مَنْ رَأَى فَقُلْتُ إِنَّي أُقْسِمُ بِالْمَوْلَاةِ وَشَرَفِ مَحَلِّ هَذَيْنِ السَّيِّدَيْنِ مِنَ الْإِمَامَةِ وَالْوِرَاثَةِ إِنَّي خَاطِبٌ عِلْمُهُمَا وَطَالِبٌ آثَارُهُمَا وَبَادِلٌ مِنْ نَفْسِي الْإِيمَانَ الْمُؤَكَّدَةَ عَلَى حِفْظِ أَسْرَارِهِمَا قَالَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَحْضِرْ مَا صَحَّبَكَ مِنَ الْآثَارِ عَنْ نَقْلَةِ أَخْبَارِهِمْ فَلَمَّا فَتَشَّ الْكُتُبَ وَتَصَفَّحَ الرَّوَايَاتِ مِنْهَا قَالَ صَدَقْتَ أَنَا بِبَشْرٍ بِنِ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ مِنْ وُلْدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَحَدِ مَوْلِي أَبِي الْحَسَنِ وَابِي مُحَمَّدٍ وَعَ جَارَهُمَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى قُلْتُ فَأَكْرِمْ أَحَاكَ بَبَعْضِ مَا شَاهَدْتَ مِنْ آثَارِهِمَا قَالَ كَانَ مَوْلَانَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَفَّهَنِي فِي أَمْرِ الرَّقِيقِ فَكُنْتُ لَا أَبْتَاعُ وَلَا أبيعُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَاجْتَنَبْتُ بِذَلِكَ مَوَارِدَ الشُّبُهَاتِ حَتَّى كَمَلْتُ مَعْرِفَتِي فِيهِ فَأَحْسَنْتُ الْفَرْقَ فِيمَا بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ

با خود گفتم ای نفس! همیشه از جانب تو رنج و تعب می‌کشم و با پای برهنه و در کفش برای کسب علم به این طرف و آن طرف می‌روم و اکنون، گوشم از این پیرمرد، سخنی را می‌شنود که بر علم فراوان و آثار عظیم وی دلالت دارد. گفتم: شیخ! آن دو سید؛ چه کسانی هستند؟ گفت: آن دو ستاره

نهان که در سرّ من رأی خفته‌اند.

گفتم: به موالات و شرافت محلّ آن دو در امامت و وراثت، سوگند یاد می‌کنم که من جویای علوم و طالب آثار آنها هستم و به جان خودم سوگند؛ که حافظ اسرار آنان باشم. گفت: اگر در گفتارت صادق هستی آنچه از آثار و اخبار آنان داری بیاور، لذا هنگامی که کتب و روایات - نوشته‌هایم - را بررسی کرد، گفت: راست می‌گویی! من بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابو ایوب انصاری و یکی از موالیان و دوستان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام و همسایه آنها در «سرّ من رأی» بودم. گفتم: [این صحبت در زمانی است که از شهادت امام عسکری 7، 36 سال می‌گذرد] برادرت را به ذکر برخی از مشاهدات خود از آثار آنان گرامی بدار، گفت: مولای ما امام هادی 7 مسائل بنده فروشی را به من آموخت و من جز با اذن او خرید و فروش نمی‌کردم، به همین جهت؛ از موارد شبهه‌ناک اجتناب می‌کردم تا آنکه معرفتم در این باب کامل شد و فرق میان حلال و حرام را نیکو دانستم.

فَبَيْنَمَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي مَنْزِلِي بِسُرٍّ مَنْ رَأَى وَقَدْ مَضَى هَوَى مِنَ اللَّيْلِ إِذْ قَرَعَ الْبَابَ قَارِعٌ فَعَدَوْتُ مُسْرِعًا فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْخَادِمِ رَسُولِ مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ يَدْعُونِي إِلَيْهِ فَلَبِسْتُ ثِيَابِي وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ يُحَدِّثُ ابْنَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ وَأُخْتَهُ حَكِيمَةَ مِنْ وَرَاءِ السُّتْرِ فَلَمَّا جَلَسْتُ قَالَ يَا بَشْرُ إِنَّكَ مِنْ وُلْدِ الْأَنْصَارِ وَهَذِهِ الْوَلَايَةُ لَمْ تَزَلْ فِيكُمْ يَرِثُهَا خَلْفٌ عَنْ سَلَفٍ فَأَنْتُمْ ثِقَاتُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَإِنِّي مُزَكِّيكَ وَ مُشَرِّفُكَ بِفَضِيلَةٍ تَسْبِقُ بِهَا شَاؤُ الشَّيْعَةِ فِي الْمَوْلَاةِ بِهَا بِسُرٍّ أَطَّلَعَكَ عَلَيْهِ وَ أَنْفَذَكَ فِي ابْتِيَاعِ أُمَّةٍ

یک شب که در «سرمن‌رای» در خانه خود بودم و پاسی از شب گذشته بود، کسی در خانه را کوفت، شتابان به پشت درآمدم دیدم کافور فرستاده امام هادی 7 است [کافور در حدیث أحمد بن اسحاق قمی هم نقش داشت] که مرا به نزد او فرا می‌خواند، لباس پوشیدم و بر او وارد شدم دیدم با فرزندش ابو محمد (امام حسن عسکری) و خواهرش حکیمه خاتون از پس پرده گفتگو می‌کند، چون نشستم فرمود: ای بشر! تو از فرزندان انصار هستی و ولایت ائمه 7 ، نسل در نسل در میان شما بوده است. شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید. می‌خواهم تو را به فضیلتی، مشرف سازم که به وسیله آن بر سایر شیعیان در موالات ما سبقت بجویی، لذا، تو را از سرّی مطلع می‌کنم و برای خرید کنیزی گسیل می‌دارم.

فَكْتَبَ كِتَابًا مُلْصَقًا بِحَطِّ رُومِيٍّ وَ لُغَةِ رُومِيَّةٍ وَ طَبَعَ عَلَيْهِ بِخَاتَمِهِ وَ أَخْرَجَ شِسْتَقَةَ [شِقَّة] صَفْرَاءَ فِيهَا مِائَتَانِ وَ عِشْرُونَ دِينَارًا فَقَالَ خُذْهَا وَ تَوَجَّهْ بِهَا إِلَى بَغْدَادَ وَ احْضُرْ مَعْبَرَ الْفُرَاتِ ضَحْوَةَ كَذَا فَإِذَا وَصَلْتَ إِلَى جَانِبِكِ زَوَارِقِ السَّبَايَا وَ بَرَزْنَ الْجَوَارِي مِنْهَا فَسْتَحْدِقْ بِهِمْ طَوَائِفَ الْمُبْتَاعِينَ مِنْ وَكَلَاءِ قُوَادِ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ شَرَاذِمٍ مِنْ فِتْيَانِ الْعِرَاقِ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَاشْرَفْ مِنَ الْبُعْدِ عَلَى الْمُسَمَّى عُمَرَ بْنَ يَزِيدَ النَّخَّاسِ غَامَّةَ نَهَارِكِ إِلَى أَنْ يُبْرِزَ لِلْمُبْتَاعِينَ جَارِيَةً صِفَتُهَا كَذَا وَ كَذَا لَابِسَةً حَرِيرَتَيْنِ صَفِيْقَتَيْنِ تَمْتَنِعُ مِنَ السُّفُورِ وَ لَمْسِ الْمُعْتَرِضِ وَ الْإِنْفِيَادِ لِمَنْ يُحَاوِلُ لَمْسَهَا وَ يَشْعَلُ نَظْرَهُ بِتَأْمُلٍ مَكَاشِفِهَا مِنْ وَرَاءِ السُّتْرِ الرَّقِيقِ فَيَضْرِبُهَا النَّخَّاسُ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً رُومِيَّةً فَاعْلَمْ أَنَّهَا تَقُولُ وَاهْتِكِ سِتْرَاهُ

آن گاه نامه‌ای به خط و زبان رومی نوشت و آن را در پیچید و به خاتم خود

ممه‌ور ساخت و دستمال زرد رنگی را که در آن دو بیست و بیست دینار بود بیرون آورد و فرمود: آن را بگیر و به بغداد برو و ظهر فلان روز در معبر نهر فرات حاضر شو و چون زورقهای اسیران (قایقهای حامل اسیران) آمدند، جمعی از وکیلان فرماندهان بنی عباس و خریداران و جوانان عراقی دور آن‌ها را حلقه زنند. پس چون، چنین دیدی، در طول روز، شخصی به نام عمر بن یزید برده فروش را زیر نظر بگیر و چون کنیزی را که صفتش چنین و چنان است و دو تکه پارچه حریر در بردارد برای فروش عرضه بدارد و آن کنیز از (رخ نمودن) و لمس کردن خریداران و اطاعت آنان سرباز زند، برده فروش آن کنیز را بزند و او به زبان رومی ناله و زاری کند و بدان که گوید: وای از هتک ستر من!

فَيَقُولُ بَعْضُ الْمُبْتَاعِينَ عَلَى بَثْلَائِمِائَةِ دِينَارٍ فَقَدْ زَادَنِي الْعَفَافُ فِيهَا رَغْبَةً فَتَقُولُ بِالْعَرَبِيَّةِ لَوْ بَرَزْتَ فِي زِيِّ سُلَيْمَانَ وَ عَلَى مِثْلِ سَرِيرِ مُلْكِهِ مَا بَدَتْ لِي فِيكَ رَغْبَةٌ فَاشْفُقْ عَلَى مَالِكِ فَيَقُولُ النَّخَّاسُ فَمَا الْحَيْلَةُ وَ لَا بُدَّ مِنْ بَيْعِكَ فَتَقُولُ الْجَارِيَةُ وَ مَا الْعَجَلَةُ وَ لَا بُدَّ مِنْ اخْتِيَارِ مُبْتَاعٍ يَسْكُنُ قَلْبِي إِلَيْهِ وَ إِلَى أَمَانَتِهِ وَ دِيَانَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قُمُ إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدِ النَّخَّاسِ وَقُلْ لَهُ إِنَّ مَعِيَ كِتَابًا مُلْصَقًا لِبَعْضِ الْأَشْرَافِ كَتَبَهُ بَلُغَةَ رُومِيَّةٍ وَ حَطِّ رُومِيٍّ وَ وَصَفَ فِيهِ كَرَمَهُ وَ وَفَاءَهُ وَ نُبْلَهُ وَ سَخَاءَهُ فَنَاوَلَهَا لِتَتَّامَلَ مِنْهُ أَخْلَاقُ صَاحِبِهِ فَإِنْ مَالَتْ إِلَيْهِ وَ رَضِيْتَهُ فَأَنَا وَ كَيْلُهُ فِي ابْتِيَاعِهَا مِنْكَ

یکی از خریداران گوید: من او را سیصد دینار خواهم خرید که عفاف او باعث مزید رغبت من شده است و او به زبان عربی گوید: اگر در لباس حضرت سلیمان 7 و کرسی سلطنت او جلوه کنی در تو رغبتی ندارم، اموات را بیهوده خرج مکن! برده فروش گوید: چاره چیست؟ گریزی از فروش تو

نیست، آن کنیز گوید: چرا شتاب می‌کنی باید خریداری باشد که دلم به امانت و دیانت او اطمینان یابد، در این هنگام برخیز و به نزد عمر بن یزید برو و بگو: من نامه‌ای سربسته از یکی از اشراف (یعنی سادات) دارم که به زبان و خط رومی نوشته و کرامت و وفا و بزرگواری و سخاوت خود را در آن نوشته است نامه را به آن کنیز بده تا در خلق و خوی صاحب خود تأمل کند اگر به او مایل شد و بدان رضا داد، من وکیل آن شخص هستم تا این کنیز را برای وی خریداری کنم.

قَالَ بَشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسُ فَأَمْتَلْتُ جَمِيعَ مَا حَدَّثَهُ لِي مَوْلَايَ أَبُو الْحَسَنِ ع فِي أَمْرِ الْجَارِيَةِ فَلَمَّا نَظَرْتُ فِي الْكِتَابِ بَكَتُ بُكَاءً شَدِيداً وَقَالَتْ لِعُمَرَ بْنِ يَزِيدَ النَّخَّاسِ بَعْثِي مِنْ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ وَحَلَفْتُ بِالْمُحَرَّجَةِ الْمُعَظَّمَةِ إِنَّهُ مَتَى امْتَنَعَ مِنْ بَيْعِهَا مِنْهُ قَتَلْتُ نَفْسَهَا فَمَا زِلْتُ أَشَاحُهُ فِي ثَمَنِهَا حَتَّى اسْتَقَرَّ الْأَمْرُ فِيهِ عَلَيَّ مِقْدَارَ مَا كَانَ أَصْحَابِيهِ مَوْلَايَ ع مِنَ الدَّنَائِيرِ فِي الشَّسْتَقَةِ [الشَّقَّة] الصَّفْرَاءِ فَاسْتَوْفَاهُ مِنِّي وَتَسَلَّمْتُ مِنْهُ الْجَارِيَةَ صَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً وَانصَرَفْتُ بِهَا إِلَى حُجْرَتِي الَّتِي كُنْتُ أَوِي إِلَيْهَا بِبَغْدَادَ فَمَا أَخَذَهَا الْفَرَارُ حَتَّى أَخْرَجَتْ كِتَابَ مَوْلَاهَا ع مِنْ جَيْبِهَا وَهِيَ تَلْتِمُهُ وَتَضَعُهُ عَلَى خَدِّهَا وَتُطْبِقُهُ عَلَى جَنْفِهَا وَتَمْسَحُهُ عَلَى بَدَنِهَا فَقُلْتُ تَعْجَبًا مِنْهَا أ تَلْتَمِينَ كِتَاباً وَ لَا تَعْرِفِينَ صَاحِبَهُ قَالَتْ أَيُّهَا الْعَاجِزُ الضَّعِيفُ الْمَعْرِفَةُ بِمَحَلِّ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ أَعْرَبِي سَمْعَكَ وَ فَرِّعْ لِي قَلْبَكَ أَنَا مَلِيكَةٌ بِنْتُ يَشُوعَا بِنْتِ قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ وَ أُمِّي مِنْ وُلْدِ الْحَوَارِيِّينَ تَنْسَبُ إِلَيَّ وَ صَيِّ الْمَسِيحِ شَمْعُونُ أَنْبُوكَ الْعَجَبُ الْعَجِيبُ...»

بشر بن سلیمان گوید: همه دستورات مولای خود امام هادی ۷ را در باره خرید آن کنیز بجای آوردم و چون در نامه نگریست به سختی گریست و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش! و سوگند اکید بر زبان جاری کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت، درباره بهای آن گفتگو کردم تا آنکه بر همان مقداری که مولایم در دستمال زرد رنگ همراه کرده بود توافق کردیم و دینارها را از من گرفت و من هم کنیز را خندان و شادان تحویل گرفتم و به حجره‌ای که در بغداد داشتم آوردم، چون به حجره درآمد نامه مولایم را از جیب خود درآورده و آن را می‌بوسید و به گونه‌ها و چشمان و بدن خود می‌نهاد و من از روی تعجب به او گفتم: آیا نامه کسی را می‌بوسی که او را نمی‌شناسی؟ گفت: ای درمانده و ای کسی که به مقام اولاد انبیاء معرفت کمی داری! [بنبند! کسی که رومی است و در بلاد غیراسلام به دنیا آمده و بزرگ شده است، از کسی که همسایه امام است و در خانواده آن‌ها بزرگ شده معرفتش بیشتر است و می‌گوید: معرفت شما به این خانواده کم است.] به سخن من گوش فرادار و دل به من بسپار. [که من چه کسی هستم؟] من ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر روم هستم و مادرم از فرزندان حواریون یعنی شمعون وصی مسیح است و برای تو داستان شگفتی نقل می‌کنم،

بقیه مباحث را إن شاء الله، فردا دنبال می‌کنیم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایت بشر نخاس بود. مضمون روایت این است که امام هادی 7، بشر نخاس را به اطراف بغداد فرستاد که کنیزی را خریداری کند که آن کنیز، حضرت نرجس مادر امام زمان می باشد. در جلسه قبل، قسمتی از روایت را خواندیم و اکنون باقی روایت را بیان می نمایم. البته بعد از آن، منابع و سند روایت را ذکر کرده و سپس به بحث دلالتی می پردازیم و بعد هم اشکالاتی را که ممکن است از طرف دیگران، به این روایت وارد شود بیان داشته و جواب می دهیم. اشکالات از قبیل معارضاتی در روایت، مثل اینکه: ظاهر روایت این است که مادر امام زمان 7 «امه» و «مسیبه» است و جزء کنیزهایی (اماء) بودند که به عراق آورده شدند، سپس امام هادی شخصی را جهت خرید آن کنیز می فرستد. هر چند بعضی مدعی هستند که حضرت نرجس، کنیزی در خانه حکیمه (دختر امام جواد 7) بود و روایاتی را هم بر این مدعا، می آورند و ما می گوییم و جواب می دهیم که روایات دیگری هم است که در آن «ابن امه» است.

ادامه روایت:

«أَنَا مَلِيكَةُ بِنْتُ يَشُوعَا بْنِ قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ وَأُمِّي مِنْ وُلْدِ الْحَوَارِيِّينَ تَنْسَبُ

إِلَى وَصِيِّ الْمَسِيحِ شَمْعُونِ أَنْبَتِكَ الْعَجَبِ إِنَّ جَدِّي قَيْصَرَ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَنِي مِنْ ابْنِ أُخِيهِ وَأَنَا مِنْ بَنَاتِ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً فَجَمَعَ فِي قَصْرِهِ مِنْ نَسْلِ الْحَوَارِيِّينَ وَمِنْ الْقَيْسِيِّينَ وَالرُّهْبَانِ ثَلَاثِمِائَةَ رَجُلٍ وَمِنْ ذَوِي الْأَخْطَارِ سَبْعِمِائَةَ رَجُلٍ وَجَمَعَ مِنْ أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ وَقَوَادِ الْعَسَاكِرِ وَتَقَبَاءِ الْجِيُوشِ وَمُلُوكِ الْعَشَائِرِ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ وَأَبْرَزَ مِنْ بَهُوَ مُلْكِهِ عَرْشًا مَسُوعًا مِنْ أَصْنَافِ الْجَوَاهِرِ إِلَى صَحْنِ الْقَصْرِ فَرَفَعَهُ فَوْقَ أَرْبَعِينَ مِرْقَاةً فَلَمَّا صَعِدَ ابْنُ أُخِيهِ وَأَحْدَقَتْ بِهِ الصُّلْبَانُ وَقَامَتْ الْأَسَاقِفَةُ عَكْمًا وَنَشِرَتْ أَسْفَارَ الْأَنْجِيلِ تَسَافَلَتِ الصُّلْبَانُ مِنَ الْأَعَالِي فَلَصِقَتْ بِالْأَرْضِ وَتَقَوَّضَتِ الْأَعْمِدَةُ فَانْهَارَتْ إِلَى الْفَرَارِ وَخَرَّ الصَّاعِدُ مِنَ الْعَرْشِ مَعْشِيًا عَلَيْهِ فَتَغَيَّرَتْ أَلْوَانُ الْأَسَاقِفَةِ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ فَقَالَ كَبِيرُهُمْ لِبَدْدِيِّ أَيُّهَا الْمَلِكُ أَعْفِنَا مِنْ مُلَاقَاةِ هَذِهِ النُّحُوسِ الدَّالَّةِ عَلَى زَوَالِ هَذَا الدِّينِ الْمَسِيحِيِّ وَالْمَذْهَبِ الْمَلِكَانِيِّ»

من ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر روم هستم و مادرم از فرزندان حواریون یعنی شمعون وصی مسیح است و برای تو داستان شگفتی نقل می کنم. همانا، جدّم قیصر روم می خواست مرا در سن سیزده سالگی به عقد برادرزاده اش در آورد، لذا در کاخش محفلی از افراد زیر تشکیل داد: از اولاد حواریون و کشیشان و رهبانان سیصد تن، از رجال و بزرگان هفتصد تن، از امیران لشکری و کشوری و امیران عشائر چهار هزار تن و تخت زیبایی که با انواع جواهر آراسته شده بود در پیشاپیش صحن کاخش و بر بالای چهل سکو قرار داد و چون برادرزاده اش بر بالای آن رفت و صلیب ها افراشته شد و کشیش ها به دعا ایستادند و انجیل ها را گشودند، ناگهان صلیب ها به زمین سرنگون شد و ستون ها فرو ریخت و به سمت میهمانان جاری گردید و آن که بر بالای تخت

رفته بود، بیهوش بر زمین افتاد و رنگ از روی کشیشان پرید و پشتشان لرزید و بزرگ آنها به جدم گفت: ما را از ملاقات این نحسها که دلالت بر زوال دین مسیحی و مذهب ملکانی دارد معاف کن!

فَتَطَيَّرَ جَدِّي مِنْ ذَلِكَ تَطْيِيراً شَدِيداً وَقَالَ لِلْأَسَافِقَةِ أَقِيمُوا هَذِهِ الْأَعْمِدَةَ وَارْفَعُوا الصُّلْبَانَ وَاحْضِرُوا أَخَا هَذَا الْمُدَبِّرِ الْعَاثِرِ الْمُنْكَوسِ جَدُّهُ لِأَرْوِجَ مِنْهُ هَذِهِ الصَّبِيَّةَ فَيُدْفَعُ نَحْوُسُهُ عَنْكُمْ بِسُوءِهِ فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ حَدَّثَ عَلِيُّ الثَّانِي مَا حَدَّثَ عَلِيُّ الْأَوَّلِ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَقَامَ جَدِّي قَيْصَرَ مُعْتَمِلاً وَدَخَلَ قَصْرَهُ وَأَرْخِيَتِ السُّتُورُ

جدم از این حادثه فال بد زد و به کشیشها گفت: این ستونها را برپا سازید و صلیبها را برافرازید و برادر این بخت برگشته بدبخت را بیاورید تا این دختر را به ازدواج او درآورم و نحوست او را به سعادت آن دیگری دفع سازم و چون دوباره مجلس جشن برپا کردند همان پیشامد اول برای دومی نیز تکرار شد و مردم پراکنده شدند و جدم قیصر اندوهناک گردید و به داخل کاخ خود درآمد و پردهها افکنده شد.

فَأَرِيَتْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ كَأَنَّ الْمَسِيحَ وَالشَّمْعُونَ وَعِدَّةٌ مِنَ الْخَوَارِئِينَ قَدِ اجْتَمَعُوا فِي قَصْرِ جَدِّي وَنَصَبُوا فِيهِ مِنْبَراً يُبَارِي السَّمَاءَ عُلُوًّا وَارْتَفَاعاً فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ جَدِّي نَصَبَ فِيهِ عَرْشَهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ مُحَمَّدٌ ص مَعَ فِتْيَةٍ وَعِدَّةٍ مِنْ بَنِيهِ

۱. مرحوم آقای عمری [ایشان خیلی به شیعه خدمت کرد و ۶۰ سال زندان بود] رهبر شیعیان عرس‌تاز می گوید : هر آنکه بقیع آورند که گردن بزنند . کرسی ها را حجت اینکار آوردند ، ابتدا رفیق را گردن زدند و سپس زوبت هنر شد ؛ کفتم خدا را هنر از هر ک نمی ترسید ولی نگران شیعه هستم ، همین که هر بالا ی کرسی ها بردند و جلاد آماده کستن هنر شد ، ناگهان ، صدای ها واز کون شد . کرسی را دوباره آماده کردند ولی دوباره هم ، قره بخت ، هر با به رباح بردند ، در آن جا هم چنین حادثه ای تکرار شد ، آن شاء الله اگر چنین حادثه ای به زوال نصارا ، اشاره دارد ، این پیشامدهم ، به زوال وهابیت ، اشاره داشته باشد . الان تاریخ محصر این حزب وهابیت تادم شده است .

فَيَقُومُ إِلَيْهِ الْمَسِيحُ فَيَعْتَنِقُهُ فَيَقُولُ يَا رُوحَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُكَ خَاطِباً مِنْ وَصِيِّكَ شَمْعُونَ فَتَاتَهُ مُلَيْكَةٌ لِابْنِي هَذَا وَأَوْماً بِيَدِهِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ فَنَظَرَ الْمَسِيحُ إِلَى شَمْعُونَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَتَاكَ الشَّرْفُ فَصَلِّ رَحِمَكَ بِرَحِمِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَصَعِدَ ذَلِكَ الْمَنْبِرَ وَخَطَبَ مُحَمَّدٌ ص وَزَوَّجَنِي وَشَهِدَ الْمَسِيحُ ع وَشَهِدَ بَنُو مُحَمَّدٍ ص وَالْخَوَارِئُونَ فَلَمَّا اسْتَيْقَظْتُ مِنْ نَوْمِي أَشْفَقْتُ أَنْ أَقْصَ هَذِهِ الرَّؤْيَا عَلَى أَبِي وَجَدِّي مَخَافَةَ الْقَتْلِ فَكُنْتُ أُسْرِهَا فِي نَفْسِي وَلَا أَبْدِيهَا لَهُمْ وَضَرَبَ صَدْرِي بِمَحَبَّةِ أَبِي مُحَمَّدٍ حَتَّى امْتَنَعْتُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَضَعْتُ نَفْسِي وَدَقَّ شَخْصِي وَمَرِضْتُ مَرَضاً شَدِيداً

آن شب در خواب دیدم که مسیح و شمعون و جمعی از خواریون در کاخ جدم گرد آمدند و در همان موضعی که جدم تخت را قرار داده بود، منبری نصب کردند که از بلندی سر به آسمان می کشید و محمد 6 به همراه جوانان و شماری از فرزندان او آمدند مسیح به استقبال او آمد و با او معانقه کرد، آنگاه محمد 6 به او گفت: ای روح الله! من آمده‌ام تا از وصی تو شمعون دخترش ملیکا را برای این پسر (امام حسن عسگری) خواستگاری کنم و با دست خود اشاره به ابو محمد صاحب این نامه کرد. مسیح به شمعون نگریست و گفت: شرافت، نزد تو آمده است. با رسول خدا 6 خویشاوندی کن. گفت: چنین کردم، آنگاه محمد بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مرا به محضر پسرش درآورد و مسیح 7 و فرزندان محمد 6 و خواریون همه گواه بودند. چون از خواب بیدار شدم، ترسیدم اگر این رؤیا را برای پدر و جدم بازگو کنم مرا بکشند، لذا، آن را در دلم ، نهان ساخته و برای آنها بازگو

نکردم، در حالیکه، قلبم از عشق ابو محمد لبریز شد به گونه ای که دست از خوردن و نوشیدن کشیدم و ضعیف و لاغر شدم و سخت بیمار گردیدم و در شهرهای روم طبیبی نماند که جدم او را بر بالین من نیاورد و درمان مرا از وی نخواهد.

«فَمَا بَقِيَ مِنْ مَدَائِنِ الرُّومِ طَبِيبٌ إِلَّا أَحْضَرَهُ جَدِّي وَ سَأَلَهُ عَنْ دَوَائِي فَلَمَّا بَرَحَ بِهِ الْيَأْسُ قَالَ يَا قُرَّةَ عَيْنِي فَهَلْ تَخْطُرُ بِبَالِكِ شَهْوَةٌ فَأَرْوِدُكِهَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَقُلْتُ يَا جَدِّي أَرَى أَبْوَابَ الْفَرَجِ عَلَيَّ مُعَلَّقَةً فَلَوْ كَشَفْتَ الْعَذَابَ عَمَّنْ فِي سِجْنِكَ مِنْ أَسَارِي الْمُسْلِمِينَ وَ فَكَّكَتْ عَنْهُمْ الْأَغْلَالَ وَ تَصَدَّقْتَ عَلَيْهِمْ وَ مَنَنْتَهُمْ بِالْخَلَاصِ لَرَجَوْتُ أَنْ يَهَبَ الْمَسِيحُ وَ أُمَّهُ لِي عَافِيَةٌ وَ شِفَاءٌ فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَدِّي تَجَلَّدْتُ فِي إِظْهَارِ الصِّحَّةِ فِي بَدَنِي وَ تَنَاوَلْتُ يَسِيرًا مِنَ الطَّعَامِ فَسَرَّ بِذَلِكَ جَدِّي وَ أَقْبَلَ عَلَيَّ إِكْرَامِ الْأَسَارَى [و] إِعْزَازِهِمْ»

و چون جدم از درمان من، ناامید شد به من گفت: ای نور چشم! آیا آرزویی در این دنیا داری تا آن را برآورده کنم؟ گفتم: ای پدر بزرگ! همه درها به رویم بسته شده است، اگر شکنجه و زنجیر را از اسیران مسلمانی که در زندان هستند بر می داشتی و آنها را آزاد می کردی، امیدوار بودم که مسیح و مادرش شفا و عافیت را به من ارزانی کنند، و چون پدر بزرگم چنین کرد اظهار صحت و عافیت نمودم و اندکی غذا خوردم پدر بزرگم بسیار خرسند شد و به عزت و احترام اسیران پرداخت.

فَرَأَيْتُ أَيْضاً بَعْدَ أَرْبَعِ لَيَالٍ كَانَتْ سَيِّدَةُ النَّسَاءِ قَدْ زَارَتْنِي وَ مَعَهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ أَلْفٌ وَ صِيفَةٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَانِ فَتَقُولُ لِي مَرْيَمُ هَذِهِ سَيِّدَةُ النَّسَاءِ أُمَّ

زَوْجِكِ أَبِي مُحَمَّدٍ فَاتَّعَلَقْتُ بِهَا وَ أَبْكِي وَ أَشْكُو إِلَيْهَا امْتِنَاعَ أَبِي مُحَمَّدٍ مِنْ زِيَارَتِي فَقَالَتْ لِي سَيِّدَةُ النَّسَاءِ عَ إِنَّ ابْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَزُورُكَ وَ أَنْتِ مُشْرِكَةٌ بِاللَّهِ وَ عَلَيَّ مَذْهَبُ النَّصَارَى وَ هَذِهِ أُخْتِي مَرْيَمُ تَبَرَّأَتْ إِلَيَّ إِلَهُ تَعَالَى مِنْ دِينِكَ فَإِنْ مِلْتِ إِلَيَّ رِضًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رِضًا الْمَسِيحِ وَ مَرْيَمَ عَنكَ وَ زِيَارَةَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِيَّاكَ فَتَقُولِي: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

و نیز پس از چهار شب دیگر سیده النساء را در خواب دیدم که به همراهی مریم و هزار خدمتکار بهشتی، از من دیدار کردند و مریم به من گفت: این سیده النساء مادر شوهرت ابو محمد است، من خودم را به او انداختم و گریستم و گلايه کردم که ابو محمد به دیدارم نمی آید. سیده النساء فرمود: ببینید چقدر مؤدب هست همیشه، تعبیر به سیده النساء می کند [تا تو مشرک و به دین نصاری باشی فرزندانم ابو محمد به دیدار تو نمی آید و این خواهرم مریم است که از دین تو به خداوند تبری می جوید و اگر تمایل به رضای خدای تعالی و رضای مسیح و مریم داری و دوست داری که ابو محمد تو را دیدار کند پس بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

فَلَمَّا تَكَلَّمْتُ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ ضَمَّتْنِي سَيِّدَةُ النَّسَاءِ إِلَى صَدْرِهَا فَطَيَّبَتْ لِي نَفْسِي وَ قَالَتْ الْآنَ تَوْقَعِي زِيَارَةَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِيَّاكَ فَإِنِّي مُنْفِذَةٌ إِلَيْكَ فَانْتَبِهْتُ وَ أَنَا أَقُولُ وَ أَسْوَاقُهُ إِلَيَّ لِقَاءِ أَبِي مُحَمَّدٍ فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الْقَابِلَةَ جَاءَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ فِي مَنَامِي فَرَأَيْتُهُ كَأَنِّي أَقُولُ لَهُ جَفَوْتَنِي يَا حَبِيبِي بَعْدَ أَنْ شَعَلْتُ قَلْبِي بِجَوَامِعِ حُبِّكَ قَالَ مَا كَانَ تَأْخِيرِي عَنكَ إِلَّا لِشِرْكِكَ وَ إِذْ قَدْ أَسْلَمْتَ فَإِنِّي زَائِرُكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَيَّ أَنْ يَجْمَعَ اللَّهُ شَمْلَنَا فِي الْعِيَانِ فَمَا قَطَعَ عَنِّي زِيَارَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَيَّ هَذِهِ الْغَايَةِ

و چون این کلمات را گفتم: سیده‌النساء مرا در آغوش گرفت و مرا خوشحال نمود و فرمود: اکنون در انتظار دیدار ابو محمد باش که او را نزد تو روانه می‌سازم. سپس از خواب بیدار شدم و می‌گفتم: وا شوقاه به دیدار ابو محمد! (چقدر مشتاق به دیدار او هستم) و چون فردا شب فرا رسید، ابو محمد در خواب به دیدارم آمد و گویا به او گفتم: ای حبیب من! بعد از آنکه همه دل مرا به عشق خود مبتلا کردی، در حق من جفا نمودی! و او فرمود: تأخیر من برای شرک تو بود، حال که اسلام آوردی هر شب به دیدار تو می‌آیم تا آنکه خداوند وصال عیانی (بیداری) را میسر گرداند و از آن زمان تاکنون، هرگز دیدار او از من قطع نشده است.

قَالَ بَشْرٌ فَقُلْتُ لَهَا وَ كَيْفَ وَقَعْتَ فِي الْأَسْرِ فَقَالَتْ أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ لَيْلَةً مِنْ اللَّيَالِي أَنَّ جَدَّكَ سَيَسْرُبُ جِيوشاً إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ كَذَا ثُمَّ يَتَّبِعُهُمْ فَعَلَيْكَ بِاللِّحَاقِ بِهِمْ مُتَنَكِّرَةً فِي زِيِّ الْخَدَمِ مَعَ عِدَّةٍ مِنَ الْوَصَائِفِ مِنْ طَرِيقِ كَذَا فَفَعَلْتُ فَوَقَعْتُ عَلَيْنَا طَلَائِعُ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِي مَا رَأَيْتُ وَمَا شَاهَدْتُ وَمَا شَعَرَ أَحَدٌ بِي بَأْتِي ابْنَةَ مَلِكِ الرُّومِ إِلَى هَذِهِ الْغَايَةِ سِوَاكَ وَ ذَلِكَ بِاطَّلَاعِي إِيَّاكَ عَلَيْهِ وَ قَدْ سَأَلَنِي الشَّيْخُ الَّذِي وَقَعْتُ إِلَيْهِ فِي سَهْمِ الْغَنِيمَةِ عَنِ اسْمِي فَأَنْكَرْتَهُ وَ قُلْتُ نَرْجِسُ فَقَالَ اسْمُ الْجَوَارِي

بشر گوید: به او گفتم: چگونه در میان اسیران درآمدی و او گفت: یک شب ابو محمد به من گفت: پدربزرگت در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان می‌فرستد و خود هم به دنبال آنها می‌رود و بر توست که در لباس خدمتگزاران درآیی و بطور ناشناس از فلان راه بروی و من نیز چنان کردم و طلایه‌داران

(پیش قراول) سپاه اسلام بر سر ما آمدند [متن را ببینید، بعضی شبهات می‌کنند که اصلاً جنگی نبوده در حالیکه این ها، مقدمه جنگ است] و کارم بدان جا رسید که مشاهده کردی و هیچ کس جز تو نمی‌داند که من دختر پادشاه رومم که خود به اطلاع تو رسانیدم. و آن مردی که من در سهم غنیمت او افتادم نامم را پرسید و من آن را پنهان داشتم و گفتم: نامم نرجس است و او گفت: این نام کنیزان است.

«فَقُلْتُ الْعَجَبُ أَنَّكَ رُومِيَّةٌ وَ لِسَانُكَ عَرَبِيٌّ قَالَتْ بَلَغَ مِنْ وُئُوعِ جَدِّي وَ حَمْلِهِ إِيَّايَ عَلَى تَعَلُّمِ الْأَدَابِ أَنْ أُوَعِّزَ إِلَيَّ امْرَأَةً تَرْجُمَانُ لَهُ فِي الْإِخْتِلَافِ إِلَيَّ فَكَانَتْ تَقْضِي صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ تُفِيدُنِي الْعَرَبِيَّةَ حَتَّى اسْتَمَرَّ عَلَيْهَا لِسَانِي وَ اسْتَقَامَ»

گفتم: شگفتا تو رومی هستی اما به زبان عربی سخن می‌گویی! گفت: پدربزرگم در آموختن ادبیات به من حریص بود و زن مترجمی را بر من گماشت و هر صبح و شامی به نزد من می‌آمد و به من عربی آموخت تا آنکه زبانم بر آن عادت کرد.

قَالَ بَشْرٌ فَلَمَّا انْكَفَتُ بِهَا إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ فَقَالَ لَهَا كَيْفَ أَرَاكَ اللَّهُ عَزَّ الْإِسْلَامَ وَ ذُلَّ النَّصْرَانِيَّةَ وَ شَرَفَ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ص قَالَتْ كَيْفَ أَصِفُ لَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي قَالَ فَايُنِي أُرِيدُ أَنْ أُكْرِمَكَ فَأَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ أَمْ بُشْرَى لَكَ فِيهَا شَرَفٌ الْأَبْدِ قَالَتْ بَلِ الْبُشْرَى قَالَ عَ فَأُبْشِرِي بِوَلَدٍ يَمْلِكُ الدُّنْيَا شَرْقاً وَ غَرْباً وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِيتُ ظُلْماً وَ جَوْراً قَالَتْ مِمَّنْ قَالَ عَ مِمَّنْ خَطَبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَهُ مِنْ لَيْلَةٍ كَذَا مِنْ شَهْرِ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا بِالرُّومِيَّةِ قَالَتْ مِنَ الْمَسِيحِ وَ

وَصِيَّهِ قَالَ فَمِمَّنْ زَوْجَكَ الْمَسِيحُ وَ وَصِيَّهُ قَالَتْ مِنْ ابْنِكَ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ فَهَلْ تَعْرِفِيَنَّهُ قَالَتْ وَ هَلْ خَلَوْتُ لَيْلَةً مِنْ زِيَارَتِهِ إِيَّايَ مُنْذُ اللَّيْلَةِ الَّتِي أَسْلَمْتُ فِيهَا عَلَيَّ يَدِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمَّهُ»

بشر گوید: چون او را به «سرمن‌رای» رسانیدم و بر مولایمان امام هادی 7 وارد شدم، بدو فرمود: چگونه خداوند عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد 6 را به تو نمایاند؟ گفت: ای فرزند رسول خدا! چیزی را که شما بهتر می‌دانید چگونه بیان کنم؟ فرمود: [حالا که به منزل ما آمده ای] من می‌خواهم تو را اکرام کنم، کدام را بیشتر دوست می‌داری، ده هزار درهم؟ یا بشارتی که در آن شرافت ابدی است؟ [چقدر ایشان بامعرفت و مؤدب بود] گفت: بشارت را، فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالک شود و زمین را پر از عدل و داد نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد! گفت: از چه کسی؟ فرمود: از کسی که رسول خدا 6 در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی، تو را برای او خواستگاری کرد، گفت: از مسیح و جانشین او؟ فرمود: پس مسیح و وصی او، تو را به چه کسی تزویج کردند؟ گفت: به پسر شما ابو محمد! فرمود: آیا او را می‌شناسی؟ گفت: از آن شب که به دست مادرش سیده النساء [این بار چهارم است که این لقب را می‌گوید] اسلام آورده‌ام شبی نیست که او را نبینم.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع يَا كَافُورُ ادْعُ لِي أُخْتِي حَكِيمَةَ فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَ ع لَهَا هَا هِيَ فَاعْتَنَقْتَهَا طَوِيلًا وَ سَرَّتْ بِهَا كَثِيرًا فَقَالَ لَهَا مَوْلَانَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْرَجِيَهَا إِلَيَّ مِنْزِلِكَ وَ عَلَّمِيهَا الْفَرَائِضَ وَ السُّنَنَ فَإِنَّهَا زَوْجَةُ أَبِي مُحَمَّدٍ وَ أُمُّ الْقَائِمِ ع

امام هادی 7 فرمود: ای کافور! خواهرم حکیمه را فراخوان، و چون حکیمه آمد، فرمود: هشدار که اوست، حکیمه او را زمانی طولانی در آغوش کشید و به دیدار او مسرور شد، بعد از آن مولای ما فرمود: ای دختر رسول خدا، او را به منزل خود ببر و فرائض و سنن را به وی بیاموز که او زوجه ابو محمد و مادر قائم 7 است.»

این شبهاتی که بعضی می‌گویند که حضرت نرجس از اول کنیز حکیمه بوده، منشأ آن همین است که روایت را کامل ندیده اند.
إن شاء الله در جلسه بعد، باقی مطالب را بیان می‌کنیم.
وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایت بشر نخاس - جریان مادر امام زمان (حضرت نرجس) 7 - بود. متن را در دو جلسه قبل، خواندیم و نکاتی را در مورد متن و ترجمه روایت، اشاره کردیم. اکنون در محور بعدی، منابع و مصادر روایت را نقل می‌کنیم.

منابع و مصادر روایت:

منابع و مصادر متعددی، این روایت را نقل کرده اند، پس نشان از آن دارد که به این متن اعتنا شده است.

منبع اول:

• شیخ صدوق در کمال الدین (ج ۲، ص ۴۱۷، باب ۴۱، ح اول)، به سند خودش از «نوفلی» نقل می‌کند که: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ:»

همه، عبارت «حَدَّثَنَا» دارند که معلوم می‌شود، جریان در جمع، مطرح شده است.

منبع دوم:

• کتاب «دلایل الطبری» از محمد ابن رستم طبری (چاپ جدید ص ۴۸۹ و چاپ قدیم ص ۲۶۲) است که طبری شیعی می‌گوید:

حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ سَنَةَ خَمْسٍ وَ ثَمَانِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الرَّهْنِيِّ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ

شیبانی (سال ۳۸۵) این جریان را برای آقای طبری نقل می‌کند

اشکال: شیبانی که روایت را از بشر نخاس شنیده است، سال ۲۸۶ است ولی، شیبانی که طبری از او نقل روایت می‌کند، سال ۳۸۵ می‌باشد. یعنی تقریباً صد سال فاصله است.

جواب اشکال: صد سال می‌تواند فاصله شود زیرا عده ای، جزء معمرین بوده‌اند. در بین شیعه، ما معمرین داریم و ثلاثیات در بین اهل سنت موجود است. بخاری که قرن سوم است به سه واسطه از پیامبر نقل کرده است. پس باید عمرشان زیاد باشد و ما هم در کتاب کلینی شریف، ثلاثیات داریم.

منبع سوم:

• غیبت طوسی، ص ۱۷۸ است که می‌گوید: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرِ بْنِ سَهْلِ الشَّيْبَانِيِّ الرَّهْنِيِّ «۳» قَالَ قَالَ بَشْرُ بْنُ سَلِيمَانَ النَّخَّاسُ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَحَدِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَ وَ جَارُهُمَا بَسْرٌ مِنْ رَأْيِ

« أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ»: این جماعت چند نفر است؟ گاهی جماعت، چهار نفر و گاهی ۵ نفر است که بعضی اوقات، شیخ مفید هم در بین آن هاست. بعضی از

آنها افراد معمولی نیستند و انشاء الله در جلسات بعدی این جماعت را بررسی می‌کنیم. البته شیخ طوسی با اختلافات مختصری روایت را نقل می‌کند که این هم، ضرری به نقل نمی‌زند.

منبع چهارم:

• فتال نیشابوری در روضه الواعظین و بصیره المتعظین (ج ۱؛ ص ۲۵۲) همین مطلب را می‌آورد که این، همان نقل کمال الدین است که به صورت مرسل است [البته نمی‌گوید ولی متن همان است]، « قَالَ بَشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسُ مِنْ وَوَلَدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَحَدِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 »

منبع پنجم:

• مناقب ابن شهر آشوب (ج ۴ ص ۴۴۰)، همین مطلب را با کمی اختصار نقل می‌کند (

منبع ششم:

• مرحوم نیلی در منتخب الأنوار المضيئه فی ذکر القائم الحجة 7، ص ۵۱، فصل ۵

منبع هفتم:

• مرحوم فیض در کتاب نوادر الاخبار (ص ۲۰۹) که همان مطلب کمال الدین است.

منبع هشتم:

• حر عاملی در اثبات الهداه، در ۵ جا همین روایت را نقل می‌کند، (ج ۳

ص ۳۶۳) از کمال الدین؛ (ص ۳۶۵) از غیبت طوسی؛ ص ۴۰۸ از کمال الدین؛ ص ۴۰۹ از غیبت طوسی؛ ؛ ۴۹۵ از کمال الدین

منبع نهم:

• سید هاشم بحرانی در حلیه الأبرار (ج ۵ ص ۱۴۱)

منبع دهم:

• مرحوم مجلسی در بحار الانوار در دوجا (ج ۱ ص ۶ و ص ۱۰) از غیبت طوسی و کمال الدین نقل می‌کند.

بررسی سند:

در ارتباط با سند بعضی، از همان اول اظهار عجز کرده و گفته اند که سند مشکل دارد. آیا در صورتی که راوی، تضعیف شده باشد اگر متن، قوت داشته باشد، آیا خللی در روایت وارد می‌شود؟ آیا صرف مشکل در سند، سبب می‌شود که متن به این قوت را کنار بگذاریم.

در ارتباط با سند، عمده بحث در دو نفر است یکی «بشر نخاس» ست و دیگری «محمد بن بحر شیبانی» است

بررسی رجالی بشر نخاس:

مرحوم خوبی در معجم، متعرض بشر نخاس شده‌اند. ایشان، ابتدا روایت شیخ صدوق را نقل می‌کند و سپس به روایت اشاره می‌کند که امام خطاب به به بشر فرمودند: «فَأْتَمُّ تَقَاتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنِّي مُرَكِّبٌ وَ مُشْرَفٌ بِفَضِيلَةٍ تَسْبِقُ بِهَا» (شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید. می‌خواهم تو را به فضیلتی، مشرف

سازم که به وسیله آن بر سایر شیعیان در موالات ما سبقت بجویی)

آقای خوئی می گوید: این نص و تنصیص معصوم بر وثاقت در مورد بشر، اگر ثابت شود، بشر مشکلی ندارد. ولی اگر

مشکل بشر و محمد بن بحرشیبانی را هم، قبول کنیم و مشکل شان هم حل شود، باز در این روایت (طریق صدوق) چند نفر هستند که مجهول هستند. ۱. نوفلی ۲. و شاء بغدادی ۳. احمد ابن طاهر قمی اینها مجهول هستند. سپس ایشان می فرماید: ما نمی توانیم، وثاقت شخصی را از روایت خودش بپذیریم، زیرا خود بشر در مورد خودش نقل می کند که امام فرمود: «فَأَنْتُمْ تَقَاتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»، زیرا مستلزم دور است.

حضرت امام نکته ای بالاتر می گوید، ایشان می فرماید:

نقل وثاقت از طریق خود شخص، (یعنی کسی که وثاقت خودش را نقل کند) موجب سوء ظن به وی می شود که آقای سبحانی مطلبی را از امام خمینی نقل می کند که:

«إذا كان نقل الوثاقه هو نفس الراوی فان ذلك یثیر سوء الظن حیث قام بنقل فضائله و مدائحه»

ما نمی توانیم وثاقت شخصی را از خودش قبول کنیم، زیرا قبول این روایت راوی، اگر وثاقت خودش را نقل کند، موجب سوء ظن به او می شود.

پس این دو بزرگوار - آقای خوئی و امام خمینی - وثاقت بشر را قبول نمی

۱. خوئی، هجر رجال الحدیث، ج ۳ ص ۳۱۶
۲. سبحانی، کلیات علم رجال، ص ۳۵۲

کنند.

بیان مرحوم تستری

آقای تستری در قاموس الرجال، ابتدا از آقای وحید بهبهانی نقل می کند که: بشر نخاس، از دوستان امام هادی است و امام به او فرمان داده است که مادر امام زمان علیها السلام را خریداری نماید و در خطاب به او فرموده «فَأَنْتُمْ تَقَاتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (پس، آقای بهبهانی، نظر آقای خوئی را نپذیرفته است و به اشکال دور، اعتنا نکرده و متن را قبول کرده است).

اشکال آقای تستری:

«أقول: الأصل فی ما قال خبر الإكمال فی باب ما روی فی «نرجس» أمّ القائم - علیه السلام - إلا أن صحته غیر معلومة، حیث إن فی أخبار اخر أن أمه - علیه السلام - كانت وليدة بیت حکمة بنت الجواد - علیه السلام -»
مرحوم تستری می فرماید:

الف: صحت این روایت معلوم نیست.

ب: روایات دیگری داریم که مفادش این است که مادر امام زمان در خانه حکیمه متولد شده و خودش فرزند کنیز بوده و جزء اسرا نبوده است
پس آقای تستری به سند روایت، اشکال وارد نکرده است، بلکه

۱. قال: قال الوحيد: من ولد أبی أيوب، أحد موالی أبی الحسن و أبی محمد - علیهما السلام - و أمره الأول بشراء أمّ القائم - و قال - - فیه: أنتم تقاتنا أهل البيت و إني مزكك و مشرفك بفضيلة تسبق بها سائر الشيعة. (قاموس الرجال (ج ۲ ص ۳۳۰)

۲. تستری، قاموس الرجال (ج ۲ ص ۳۳۰)

می‌گوید: روایت بشر، معارض دارد، یعنی سند روایت را پذیرفته اند چون معارض فرع بر قبول و فرع بر صحت روایت است، پس تعارض بین حجتین است نه بین حجت و لاجحه.

متواضعانه به ایشان عرض می‌کنیم که آیا روایتی را که نقل فرموده اید (روایت معارض)، مشکل سندی ندارد؟ ایشان در قاموس الرجال، می‌فرمایند:

«و اختلف الخبر في امّ الحجة 7 هل كانت من جواربها و أنّها ربّتها و أهدتها إلى ابن أخيها العسكري 7 أو من اسراء الروم التي اشتراها الهادي 7 لابنه؟ و المفهوم من إثبات المسعودي أنّ الأوّل الثبت، حيث اقتصر على خبره، و مال الإكمال إلى الثاني حيث إنّه و إن روى الأوّل، إلاّ أنّه قال: «ما روى في نرجس امّ القائم 7 و اسمها مليكة بنت يوشعا بن قيصر الملك» و روى خبره، و هو المفهوم من أخبار عبّر فيها بأنّ الحجة 7 ابن سببية، اللهمّ إلاّ أن يقال: إنّها أعمّ من أن تكون بلا واسطة.»

آیا مادر امام زمان، از کنیزهای حضرت حکیمه بوده است که وی، آن بانو را در خانه تربیت کرده و بعد به پسر برادرشان (امام عسکری) هدیه کرده است و یا اینکه مادر امام زمان، از اسرای روم (اشاره به این روایت بشر نخاس) می‌باشد؟ در این مساله، اختلاف شده است.

از آنجا که مسعودی فقط، خبر ولیده بودن خانه حکیمه را نقل کرده است، استفاده می‌شود که نظر اول را می‌پذیرد [نمی‌دانم منظور جناب تستری از این

۱. تستری، قاموس الرجال ج ۱۲، ص ۲۴۰

کلام چیست؟ چون یکی از مصادر بشر نخاس، مسعودی می‌باشد. [ولی آقای صدوق، نظرش این است که مادر امام زمان، از اسراء بوده است، هر چند روایت اول - ولیده بودن خانه حکیمه - را هم نقل کرده است.

آنچه از روایات هم فهمیده می‌شود - و حرف شیخ صدوق را تأیید می‌کند - نظر دوم (اسیر بودن مادر امام زمان) است، زیرا در روایات از حضرت حجت، تعبیر به «ابن سببیه» شده است.

مگر بگوییم: مادرش سببیه بوده است، لذا اگر این توجیه را بپذیریم، دیگر روایت ابن سببیه با روایت ولیده بودن مادر امام زمان منافاتی، ندارد. در این صورت، حضرت نرجس، در خانه حکیمه بوده ولی مادرش به اسارت برده شده است نه خودش. [به نظر ما اصلا، نیازی به توجیه جناب تستری نمی‌باشد.]

پس مرحوم تستری، در جلد دوازدهم قاموس، ترجیحی را اختیار نکرد و در جلد دوم، صحت روایت بشر نخاس را زیر سوال می‌برد و قائل است که روایت بشر، معارض دارد. گویا مرحوم تستری می‌خواهد، روایت بشر نخاس را رد کند و ما ان شاء الله در جلسه بعد، روایاتی که کنیز بودن حضرت نرجس را تأیید می‌کند، بیان می‌کنیم. تعابیری مثل: «ابن امه سوداء» «ابن سیده الاماء» و «ابن خیره الاماء»، دال بر این مطلب دارد.

آقای نمازی در مستدرکات علم رجال از «بشر نخاس» تمجید می‌کند و

۱. ابن روايات در هجر الاحاديث الحمدي، ج ۴ ص ۴۰۳ به نقل از كتاب شريف نعماني، ج ۱۹ باب ۱۳ ص ۲۳۰

ظاهرش این است که روایت «بشر نخاس» را پذیرفته است.

مرحوم حایری در منتهی المقال، ابتدا سخن وحید بهبهانی را نقل می‌کند ولی توضیح یا ردی بر کلام او ندارد، هر چند ظاهرش این است که کلام را پذیرفته باشد.

مرحوم مامقانی هم، پس از اینکه، حرف وحید بهبهانی را نقل می‌کند، راجع به بشر نخاس می‌گوید:

بشر ثقه و شخصیت بزرگی است و تعجب است از اینکه کلام وی را، نقل نکرده‌اند.

نتیجه:

در کتب قدما نقلی از او به میان نیامده است ولی متأخرالمتأخرین [چون امثال علامه حلی، جزء متأخرین هستند، از این اصطلاح استفاده می‌کنیم] و معاصرین مانند: بهبهانی و حائری و خویی در این شخص اختلاف نظر دارند. بهبهانی و حائری، او را قبول می‌کنند. مرحوم خویی، اشکال دور را مطرح می‌کند و مرحوم تستری هم، قائل به معارض است. آقایان، نمازی و مامقانی هم، روایت را می‌پذیرند.

به نظر بنده، این شخص اگر از ثقات هم نباشد ممدوح و حسن است و فرمایش مرحوم مامقانی، بعید نیست که در مورد بشر می‌فرماید: «فرجل من

۱. حایری، منتهی المقال، ج ۱، ص ۳۵۲

۲. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱۲، ص ۱، «فرجل من الثقات فالعجب ...»

الثقات...» یعنی که بشر نخاس، ثقه است.

ما حتی اگر از نظر سندی هم به ثقه بودن راوی نرسیم، از قوت متن می‌توانیم به اعتبار راوی پی ببریم. پس متن، قوی است و ما از قوت متن به اعتبار روایت [حداقل] می‌رسیم.

حضرت امام می‌فرمود: بعضی از متون، نشان از آن دارد که از معصوم، صادر نشده است و بعضی دیگر به خاطر قوت متن آن، مشخص است که از معصوم صادر شده است، گرچه مشکل سندی داشته باشد. مثلاً زیارت جامعه کبیره، گرچه مشکل سندی دارد، ولی ما به خاطر قوت متن، به آن اعتناء می‌کنیم.

روایت بشر را بزرگانی مثل شیخ طوسی و شیخ صدوق و طبری که در بیان اظهار اعتقادات و جزئیات هستند، نقل می‌کنند و حاشیه ای هم بر آن، نمی‌زنند، پس معلوم می‌شود که با توجه به چنین قرائنی، این روایت را تلقی به قبول کرده‌اند.

پس، اعتنای بزرگان و قرائن صحت روایت، موجب تلقی به قبول روایت نزد بزرگان شده است.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

موضوع صحبت ما در مورد روایت بشر در رابطه با مادر امام زمان بود. بعضی ها، اشکالات سندى و دلالی، به این روایت گرفته اند. یکی از اشکالات دلالی که مرحوم تستری، مطرح کرده اند، این بود که مفاد روایت بشر با روایات دیگر، معارض است. طبق این روایت، مادر امام زمان، جزء اسرای روم بودند که امام هادی ایشان را خریداری کرد، درحالیکه، روایت معارضش این است که ایشان کنیز حضرت حکیمه و در خانه حکیمه بوده است. ما ابتدا روایت معارض را بیان می کنیم و سپس به بررسی، می پردازیم.

متن روایت معارض

این روایت را شیخ صدوق در کمال الدین نقل می کند. راوی آن «محمد ابن عبدالله طهوی» یا «ظَهْرِي» یا «زَهْرِي» یا «مَطَهْرِي» یا «طَهْرِي» است. در متن «طهوی» آمده است.

«حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال حدثنا أبى قال حدثنا محمد بن إسماعيل قال حدثني محمد بن إبراهيم الكوفي قال حدثنا محمد بن عبد الله الطهوي « في بعض النسخ «الطهوي» و في بعضها «الظهري» و في بعضها «الزهري» و بعضها «المطهري» و في بعضها «الطهري»، و لم أجد بهذه العناوين

في أصحاب الهادي أحدا نعم ذكر «الطهومي» في جامع الرواة من أصحاب الرضا 7 لكن حاله مجهول.» قال: قصدت حكيمة بنت محمد ع بعد مضي أبى محمد ع أسألها عن الحجة و ما قد اختلف فيه الناس من الحيرة التي هم فيها فقالت لى اجلس فجلست ثم قالت يا محمد إن الله تبارك و تعالی لا يخلق الأرض من حجة ناطقة أو صامتة و لم يجعلها في أخوين بعد الحسن و الحسين ع تفضيلا للحسن و الحسين و تنزيها لهما أن يكون في الأرض عديلهما إلا أن الله تبارك و تعالی خص ولد الحسين بالفضل على ولد الحسن ع كما خص ولد هارون على ولد موسى ع و إن كان موسى حجة على هارون و الفضل لولده إلى يوم القيامة و لا بد للأمة من حيرة يرتاب فيها المبطلون و يخلص فيها المحقون كى لا يكون للخلق على الله حجة و إن الحيرة لا بد واقعة بعد مضي أبى محمد الحسن ع»

محمد بن عبد الله طهوی می گوید: پس از رحلت امام حسن عسکری 7 پیش حکیمه دختر امام جواد رفتم تا در مورد حجت و امام و اختلاف و سرگردانی مردم در آن موضوع از او بپرسم. به من فرمود: بنشین. نشستم و چنین گفتم: ای ابا محمد! توجه داشته باش که خداوند متعال هیچ گاه زمین را از حجت و امام گویا و حجت خاموش خالی نمی گذارد و امامت را پس از حسن و حسین 7 در دو برادر قرار نداده است و آن هم فضیلتی مخصوص آن دو است که در زمین نظیر آن دو وجود ندارد و خداوند متعال فرزندان امام حسین 7 را بر فرزندان امام حسن فضل و برتری بخشیده است همچنان که فرزندان هارون 7 را بر فرزندان موسی 7 برتری داده است، هر چند که موسی 7 بر هارون برتری داشته و حجت و پیشوای او بوده است، و تا روز

قیامت فضل و برتری از فرزندان حسین 7 است. از این حیرت و سرگردانی هم برای مردم چاره‌یی نیست و باید کسانی که بر باطلند در این سرگردانی، گرفتار شک و تردید شوند و کسانی که بر حق هستند مخلص شوند تا حجت تمام شود و مردم را بهانه‌یی باقی نماند و از این سرگردانی پس از رحلت امام حسن 7 چاره‌یی نیست.

«فقلت یا مولاتی هل کان للحسن ع ولد فتبسمت ثم قالت إذا لم یکن للحسن ع عقب فمن الحجة من بعده و قد أخبرتک أنه لا إمامة لأخوین بعد الحسن و الحسین ع فقلت یا سیدتی حدیثینی بولادة مولای و غیبتہ ع قالت نعم کانت لی جاریة یقال لها نرجس فزارنی ابن أخی فأقبل یحدق النظر إليها فقلت له یا سیدی لعلک هویتها فأرسلها إليك»

من گفتم: ای بانوی من! آیا امام حسن عسکری فرزندی داشت؟ لبخند زد و گفت: اگر او را پسری نباشد پس از او چه کسی می‌تواند امام باشد؟ و به تو گفتم که پس از امام حسن و امام حسین، دیگر امامت برای هیچ دو برادر نخواهد بود. من گفتم: ای بانوی من! در باره چگونگی ولادت و غیبت سرور من سخن بگو. گفت: آری، کنیزکی به نام نرجس داشتم. برادرزاده‌ام امام حسن عسکری به دیدن من آمد و به آن کنیز نگریست. گفتم: گویا، او را خوش می‌داری. آیا او را به خانه‌ات بفرستم؟

فقال لها لا یا عمه و لکنی أتعجب منها فقلت و ما أعجبتک منها فقال ع

۱. کسانی که می‌گویند روایت بشر با این روایت تعارض دارد به خاطر این قسمت روایت است که می‌گوید کنیزی داشتیم یعنی در خانه من بوده پس با روایتی که می‌گوید: دنبال کنیز، فرستاده شده و او را خریداری کرده اند تعارض دارد.

سیخرج منها ولد کریم علی الله عز و جل الذی یملاً الله به الأرض عدلاً و قسطاً
کما ملئت جوراً و ظلماً فقلت فأرسلها إليك یا سیدی فقال استأذنی فی ذلک
أبی 7

فرمود: عمه جان چنین نیست ولی از او در شگفتم. گفتم: چه چیزی تو را به شگفتی واداشته است؟ فرمود: خداوند به زودی فرزندی به او عنایت می‌کند که در پیشگاه خداوند گرامی است و حق تعالی زمین را به وجود او انباشته از عدل و داد می‌کند همچنان که اکنون آکنده از جور و ستم است. گفتم: بنابراین او را به تو می‌بخشم و پیش تو می‌فرستم. فرمود: در این باره از پدرم اجازه بگیر.

قالت فلبست ثیابی و أتیت منزل أبی الحسن ع فسلمت و جلست فبدأنی ع و قال یا حکیمة ابعثی نرجس إلی ابنی أبی محمد قالت فقلت یا سیدی علی هذا قصدتک علی أن أستاذنک فی ذلک فقال لی یا مبارکة إن الله تبارک و تعالی أحب أن یشکرک فی الأجر و یجعل لک فی الخیر نصیباً....»

من جامه پوشیدم و به خانه برادرم رفتم و نشستم. امام هادی 7 خود آغاز به سخن کرد و فرمود: ای حکیمه! نرجس را پیش پسر من ابو محمد (امام حسن عسکری) بفرست. گفتم: ای سرور من! برای همین منظور و کسب اجازه پیش شما آمده‌ام. فرمود: ای فرخنده‌یی! خداوند تبارک و تعالی دوست می‌دارد که ترا در پاداش این کار شریک کند و به تو بهره‌یی از این خیر ارزانی فرماید....»

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۲۷، باب ۴۲

روایت مفصل است و ما بنا نداریم که تمام روایت را بخوانیم.

جواب از اشکال مرحوم تستری

آقای تستری معتقد است که این روایت معارض است. البته معلق (آقای غفاری)، در پاورقی متوجه این اشکال شده است و می‌گوید که منافاتی بین این روایت و روایت بشر نیست زیرا که در روایت قبل (بشر) آمده بود که «حضرت امام هادی 7 رو به حکیمه کردند و گفتند که او را به خانه خودت ببر و فرائض و سنن را به وی بیاموز که او زوجه ابو محمد و مادر قائم 7 است..» پس روایت، اصلاً تعارضی ندارد چون امام به حکیمه فرمودند که نرجس نزد خودت باشد و آنقدر در خانه حکیمه بود، به گونه ای که همه می‌گفتند، او جاریه حکیمه است.

از طرفی آقای تستری که ادعای تعارض می‌کنند، آیا به سند روایت، توجه کرده اند؟ ما روایت بشر را از 9 طریق بیان کردیم که این روایت، در حد استفاضه و یا فوق استفاضه می‌شود. ولی آیا روایت مذکور، دارای سند معتبر است که آن را مقدم و یا معارض روایت بشر قرار می‌دهید؟

در سند روایت، راوی به 5 لقب و عنوان، آمده است، «محمد ابن عبدالله طهوی» یا «طهوی» یا «زهری» یا «مطهری» یا «طهری» که که هیچ یک از این ها، به عنوان اصحاب امام هادی، ذکر نشده است. فقط «طهومی» در اصحاب امام رضا آمده است که او هم مجهول الحال است.

پس شما نمی‌توانید آن را معارض روایت بشر، قرار دهید مگر اینکه بگویید، هر دو روایت ضعیف است، و اگر اینگونه باشد، وجه ترجیح چیست؟

در اینجا باید گفت که روایت «اسیربودن و خریداری کردن نرجس» موید دارد، پس ترجیح با روایت بشر است.

روایت مؤید «اسیربودن حضرت نرجس»:

در روایاتی، تصریح دارد که مادر امام زمان 7 «ابن سبیه» دارد. نعمانی در الغیبه، روایت را از امام صادق نقل می‌کند. روایت، از شخصی به نام «یزید ابن ابی حازم» نقل شده است که بنده شرح حال ایشان را در کتب مامقانی، خوبی و جامع الرواه نیافتم ولی حمیری (شخصیت معروف) از ایشان روایت نقل می‌کند.

متن روایت

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن التيملي قال حدثنا محمد و أحمد ابن الحسن عن أبيهما عن ثعلبة بن ميمون عن يزيد بن أبي حازم قال: خرجت من الكوفة فلما قدمت المدينة دخلت علي أبي عبدالله ع فسلمت عليه فسألني لصاحبك أحد فقلت نعم فقال أكنتم تتكلمون قلت نعم صحبني رجل من المغيرية قال فما كان يقول قلت كاني زعم أن محمد بن عبدالله بن الحسن هو القائم والدليل علي ذلك أن اسمه اسم النبي ص واسم أبيه اسم أبي النبي فقلت له في الجواب إن كنت تأخذ بالأسماء فهوذا فيولد الحسين محمد بن عبدالله بن علي فقال لي إن هذا ابن أمة يعني محمد بن عبدالله بن علي وهذا ابن مهيبة يعني محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن فقال أبو عبدالله ع فماردت عليه فقلت

ماکان عندی شیء آرد علیه فقال أو لم تعلموا أنه ابنُ سَبِيَّةٍ یعنی القائم ع»

این حازم می‌گوید: از کوفه بیرون شدم، چون به مدینه رسیدم خدمت ابی عبدالله (امام صادق) رسیدم و سلام کردم، از من پرسید: رفیقی، همراهت بود؟ عرض کردم: آری؛ فرمود: گفتگویی هم داشتید؟ عرض کردم: آری؛ مردی از پیروان (مغیریه) همراه من شد. فرمود: چه می‌گفت؟ عرض کردم: چنین می‌پنداشت که محمد بن عبدالله بن حسن همان قائم است و دلیلش این بود که او؛ نامش نام پیغمبر و نام پدرش نام پدر پیغمبر است، و من به او در پاسخ گفتم: اگر دلیلت فقط نام است، پس در فرزندان حسین نیز، محمد بن عبدالله بن علی است. او به من گفت: این فرزند کنیز است یعنی محمد بن عبدالله بن علی و این فرزند آزاد زن است یعنی محمد بن عبدالله بن حسن بن الحسن. (امام صادق) فرمود: چه جواب دادی؟ گفتم: جوابی نداشتم که بدهم. فرمود: مگر نمی‌دانید که او فرزند زن اسیر شده است یعنی قائم 7»

پس مادر امام زمان، علاوه بر کنیز بودن، سبیه هم است. «سبیه» معنای، اسارت گرفته شده را می‌دهد؛ لذا گفته‌اند: «السبی»: شخصی که به اسارت در می‌آید، اگر مرد باشد، غلام می‌شود و اگر زن باشد، کنیز می‌شود.

بنابراین، مادر امام زمان فقط کنیز نبوده است بلکه کنیزی بوده که به اسارت

۱. تعلماتی، الغیبه، ص ۲۲۹، ج ۱۲

۲. مغیریه: باران مغیریه بن سجد هستند، همان دروغ‌پردازانی که به حضرت باقر دروغ می‌ریخت و مردم را در ابتداء کار به محمد بن عبدالله بن حسن دعوت می‌کرد.

۳. لغة - الاسمر من "سَبَّتُ العَدُوَّ سَبًّا" من باب رمي: أسرته. و "السَّبُّ" ما تُسَبُّ، و هو أخذ الناس عيدا و إهلاء (به اسارت در می‌آید اگر مرد باشد غلام و اگر زن باشد می‌شود کنیز). و "السَّبِيَّةُ" أطرأة الغنموية، (زن که او را غارت کرده باشند) و لجمع "سَبَائًا" كعطيبة و عطايا. و "سَبَّاهُ الله سَبًّا" إذا غربه و أبعده. (جمع البحرین)

در آمده است. محمد ابن عبدالله ابن الحسن اگر چه مادرش کنیز بوده است ولی مادرش به اسارت در نیامده است.

نتیجه جواب از اشکال مرحوم تستری

اولا: دو روایت با هم معارض نیستند.

ثانیا: اگر به فرض هم معارض قرار دهید، روایت بشر، موید دارد، لذا مرجح می‌شود.

ثالثا: اگر توجیه نمایید، کنیزی که در خانه حکیمه بوده است، مادرش، در اسارت بوده است، چنین توجیهی نیاز به تکلف دارد.

شرح حال محمد بن عبدالله بن الحسن و محمد بن عبدالله بن علی

در طول تاریخ، کسانی بوده‌اند که ادعای مهدویت کرده‌اند، یکی از این افراد، محمد بن عبدالله بن الحسن و دیگری محمد بن عبدالله بن علی می‌باشد. و ما به طور اختصار این دو نفر را در کتب بررسی می‌کنیم. دو اسم در این روایت بود که یکی به امام حسین و دیگری به امام حسن علیهما السلام منتهی می‌شد.

شرح حال محمد بن عبدالله بن علی بن حسین:

عبدالله یکی از نوادگان امام سجاد است که بسیار فرزند هم داشت و محمد یکی از فرزندان او می‌باشد. محمد در سال ۱۴۸ در سن ۵۸ سالگی از دنیا رفت. او ملقب به «أرقط» است.

عمده الطالب نقل می‌کند که لقب أرقط به خاطر وجود آبله در صورتش

بوده است.

ابوالحسن عمری از ابونصر بخاری نقل می‌کند که محمد بن عبدالله، تضعیف شده و مورد طعن است، البته نه بخاطر نسبش، بلکه طعنش، به جهت برخورد بدی بود که با امام صادق 7 داشت. او «العیاذ بالله» آب دهان به امام صادق 7 انداخت و امام او را نفرین کرد و به همین خاطر، دچار پستی و آبله شد و در چهره اش دانه های سفید و سیاه پیدا شد و خیلی چهره زشت و بد منظری پیدا کرد و بعدا که امام او را اعتنا نکرد به طرف سفاح رفت و سفاح به او هدیه داد.

حمیری در قرب الاسناد، می گوید:

امام کاظم، بعد از این جریان، دیگر با او، صحبت نکرد. مفضل بن قیس می گوید: شنیدم که امام کاظم، قسم یاد می کرد که من با او دیگر، صحبت نمی کنم (با اینکه با هم فامیل بودند)، مفضل بن قیس می گوید: در دلم گفتم برای من عجیب است که امام به صله رحم سفارش می کنند ولی با ایشان (پسر عموی) صحبت نمی کند. (با اینکه به زبان جاری نکردم ولی) امام جواب مرا دادند [قطع رابطه من با او به این جهت است] که می خواهم به او خوبی کنم. زیرا او ظرفیت ندارد و دائم می خواهد در مورد من بدگویی کند و من می خواهم مردم بدانند که با او ارتباطی ندارم، لذا اگر حرفی زد قبول نکنند و او هم، دیگر پشت سر من حرف نزنند و این به نفع خود او است.»

۱ . قاهوس الرجال، تسری، ج ۹ ، ص ۳۸۰

شرح حال محمد بن عبدالله بن الحسن:

محمد بن عبدالله بن الحسن، کسی است که مغیره از او حمایت کردند و او را بزرگ نمودند. وی رسماً، ادعای مهدویت کرد.

مغیره بن سعید در ابتدا نزد امام باقر آمد و گفت شما اعلام کنید که فلانی علم غیب می داند، من هم عراق را برای شما آماده می کنم، امام سر او را نهیب داد زد و از خانه بیرونش کرد. بعد از این، مغیره بن سعید نزد محمد بن عبدالله بن الحسن می آید و می گوید، اعلام کند که فلانی علم غیب می داند، در عوض، من هم عراق را برای شما آماده می کنم. محمد بن عبدالله بن الحسن سکوت می کند و مغیره، سکوت را علامت رضایت می داند، لذا گفت: «أشهد ان هذا هو المهدي»

وی، ادعا کرد که امام سجاد هم برای ایشان، وصیت کرده است که او امام زمان است و امام به او اجازه داده است که هر کسی با ایشان موافقت نکند او را ترور و خفه کند، لذا به او محمد المخنق می گفتند.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱ . قاهوس الرجال، تسری، ج ۹ ، ص ۳۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایت بشر نخاس در ارتباط با جریان اسارت مادر حضرت مهدی 7 و خریداری شدن ایشان توسط بشر به امر امام هادی 7 است.

روایت بشر نخاس، از روایاتی است که اشکالات سندى و دلالی به آن وارد شده است. اشکالات سندى را متعرض می شویم که ممکن است به ضعف بعضی از افراد و یا مجهول بودن بعضی از آن ها، منتهی شویم. اما در مورد اشکالات دلالی، بعضی از آن موارد را مرحوم تستری در قاموس مطرح کرده اند که ما در مقام جواب هستیم و تعدادی از آن اشکالات را هم، جناب صدر بیان نموده اند که خودشان در مقام جواب برآمده و گویا، بعضی از آن موارد را می خواهند، قبول نمایند که إن شاء الله آن ها را هم، جواب می دهیم.

اشکال مرحوم تستری، این بود که مفاد روایت بشر نخاس با روایات دیگر، معارض است. طبق روایت بشر، مادر امام زمان، جزء اسرای روم بودند که امام هادی ایشان را خریداری کرد، درحالی که، روایت معارضش این است که ایشان کنیز حضرت حکیمه و در خانه حکیمه بوده و در آن جا، بزرگ شده است.

ما در مقام جواب اشکال تستری، بیان کردیم که:

اولاً: دو روایت با هم تعارض ندارند. در روایت بشر، آمده است که امام هادی 7 به حکیمه فرمودند: نرجس را به خانه خودت ببر و فرائض و سنن را به وی بیاموز و نرجس، مدت ها در خانه حکیمه بود به گونه ای که همه می گفتند، او جاریه حکیمه است.

ثانیاً: روایت معارض، از نظر سندى تمام نیست تا تعارض ثابت باشد؟ ضمن اینکه اگر به فرض هم روایت بشر، معارض داشته باشد، باز روایت بشر، ترجیح دارد زیرا موید دارد. موید روایت بشر، روایت الغیبه نعمانی است که از امام زمان، تعبیر به «ابن سبیه» شده است.

روایت مویدی که از نعمانی نقل کردیم، اینگونه بود:

متن روایت

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن التيملى قال حدثنا محمد و أحمد ابن الحسن عن أبيهما عن ثعلبة بن ميمون عن يزيد بن أبي حازم قال: خرجت من الكوفة فلما قدمت المدينة دخلت على أبي عبد الله ع فسلمت عليه فسألني لصاحبك أحد فقلت نعم فقال أكنتم تتكلمون قلت نعم صحبني رجل من المغيرية قال فما كان يقول قلت كاني زعم أن محمد بن عبد الله بن الحسن هو القائم والدليل على ذلك أن اسمه اسم النبي ص واسم أبيه اسم أبي النبي فقلت له في الجواب إن كنت تأخذ بالأسماء فهوذا فيولد الحسين محمد بن عبد الله بن علي فقال لي إن هذا ابن أمة يعنى محمد بن عبد الله بن علي وهذا ابن مهيبة يعنى محمد بن عبد الله بن الحسن فقال أبو عبد الله ع فماردت عليه فقلت

ماكان عندي شيء أرد عليه فقال أو لم تعلموا أنه ابن سببة يعني القائم ع»

روایت، از یزید بن ابی حازم است. در متن روایت، صحبت از دو نفری شد که ادعای مهدویت کرده بودند. این دو نفر عبارتند از: ۱- محمد بن عبدالله بن علی بن حسین (معروف به ارقط) و ۲- محمد بن عبدالله بن الحسن (معروف به المنخفق).

حالا که بحث به اینجا منتهی شد و چون بحث ما، مهدویت است، گفتیم که در مورد ادعای مهدویت ایشان، صحبت نماییم.

بیان طبرسی در إعلام الوری بأعلام الهدی

مرحوم طبرسی در مورد محمد بن عبدالله بن الحسن (معروف به المنخفق)، روایتی را نقل می‌کند. محمد بن عبد الله بن الحسن، کسی است که مغیریه از او حمایت کردند. او، رسماً، ادعای مهدویت کرد. اما متن روایت:

«و ذکر ابن جمهور العمی فی کتاب الواحدة قال حدث أصحابنا أن محمد بن عبد الله بن الحسن بن أبي عبد الله و الله إني لأعلم منك و أسخى منك و أشجع منك فقال أما ما قلت إنك أعلم مني فقد أعتق جدی و جدك ألف نسمة من كد يده فسمهم لي و إن أحببت أن أسميهم لك إلى آدم فعلت و أما ما قلت إنك أسخى مني فو الله ما بت ليلة و لله على حق يطالبني به و أما ما قلت إنك أشجع مني فكأنني أرى رأسك و قد جىء به و وضع على حجر [جحر]

الزنابير يسيل منه الدم إلى موضع كذا و كذا قال فصار إلى أبيه فقال يا أبت كلمت جعفر بن محمد بكذا فرد علي كذا فقال أبوه يا بني آجرني الله فيك إن جعفرأ أخبرني أنك صاحب حجر [جحر] الزنابير»

ابن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده که محمد بن عبد الله به حضرت صادق ۷ گفت: به خداوند سوگند! من از تو داناتر و شجاع تر و سخی تر هستم، امام ۷ فرمود: اما اینکه گفتی؛ من از تو داناتر هستم، جد من و تو هزار بنده از دسترنج خود خرید و آزاد کرد اگر می‌دانی نام های آنها را بگو، و اگر میل داری من نام های آنها را برای تو بازگو کنم. و این که گفتی من از تو سخی تر هستم، به خداوند سوگند شبی به خواب نرفته‌ام که در آن حقی از طرف خداوند در گردنم مانده باشد. و اما اینکه گفتی من از تو شجاع تر می‌باشم من می‌بینم سرت را از بدن جدا کرده‌اند و در کنار لانه زنبور نهاده‌اند، در حالی که از وی خون می‌ریزد، محمد نزد پدرش رفت و جریان را با وی در میان گذاشت پدرش گفت خداوند مرا در مرگ تو پاداش دهد، من از وی شنیدم که سرت را در لانه زنبوران خواهند گذاشت.

بیان مرحوم کلینی در مورد جریان محمد بن عبدالله بن الحسن

جریان محمد بن عبدالله بن الحسن در کافی شریف به تفصیل مطرح شده است. وقتی با محمد بن عبد الله بن حسن به عنوان مهدی بیعت شد پدرش - نوه دختری امام حسین و امام سجاد، دایی وی است - برای او رایزنی می‌کرد.

عبدالله (پدر محمد)، چند جلسه به محضر امام صادق جهت گرفتن تاییدیه برای پسرش، رفت و آمد داشت. امام او را از این کار بازمی داشت و می فرمود: این کار برای تو و علویین عاقبتی ندارد و در جلسه سوم با تندی، امام را ترک می کند و به امام صادق 7 می گوید حکومت ما که همه جا را گرفت، شما تبعیت می کنید. وقتی خبر آن ها به حکومت بغداد می رسد، آن ها را با اهانت و خواری، اعدام می کنند. بعد از اعدام پدر، فرزندش (محمد) به امام صادق اصرار می کند که من مهدی هستم و تو باید با من بیعت نمایی. اصل این جریان را را مادر بزرگ همین محمد (خدیدجه) و تتمه جریان آن را نوه همین خدیدجه (برادر محمد و پسر عبدالله که خودش هم در ریزنی بود و امام او را نصیحت کرد) نقل می کند و حضرت خدیدجه در یک جلسه ای به عنوان استهزاء به محمد می گوید: «این مهدی ما است»

متن روایت

«بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَجْوَيْهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ أَتَيْنَا خَدِيدَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع نَعَزَّيْهَا بِابْنِ بِنْتِهَا فَوَجَدْنَا عِنْدَهَا مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَإِذَا هِيَ فِي نَاحِيَةِ قَرِيبًا مِنَ النِّسَاءِ فَعَزَّيْنَاهُمْ... فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتَّى كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ... ثُمَّ خَرَجْنَا فَعَدَوْنَا إِلَيْهَا غُدْوَةً فَتَذَاكِرْنَا عِنْدَهَا اخْتِزَالَ مَنَزِلِهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ هَذِهِ دَارُ تَسْمَى دَارَ السَّرِقَةِ

۱. جربان در کتاب کافی (ج ۱، ص: ۳۵۸) و توضیحات بیشتر در کتاب هراة العقول علامه مجلسی (ج ۶ ص ۱۲۱ ح ۱۷) بیان شده است. حتما هراجه نهایی.

«

عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفری روایت کرده است که گفت: به نزد خدیدجه - دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام- رفتیم تا او را در باب پسر دخترش تعزیت دهیم (چون از دنیا رفته بود) پس موسی بن عبدالله بن حسن مثنی را در منزل او یافتیم و دیدیم که خدیدجه در گوشه ای نزدیک مجلس زنانه نشسته است... ما نزد خدیدجه بودیم تا شب نزدیک شد... و باز فردا خدمت او رفتیم و با او در باره این که خانه خود را از خانه ابی عبد الله جعفر بن محمد (امام صادق) جدا کرده صحبت کردیم. موسی بن عبد الله که حاضر صحبت بود، گفت: این خانه را دار السرقه گویند.

فَقَالَتْ هَذَا مَا اصْطَفَى مَهْدِيْنَا تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ تَمَازِحُهُ بِذَلِكَ فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِالْعَجَبِ رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ لَمَّا أَخَذَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَاجْمَعَ عَلَى لِقَاءِ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَا أَجِدُ هَذَا الْأَمْرَ يَسْتَقِيمُ إِلَّا أَنْ أَلْقَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَأَنْطَلِقَ وَهُوَ مَتَّكِ عَلَىَّ فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَقِينَاهُ خَارِجًا يُرِيدُ الْمَسْجِدَ فَاسْتَوْفَقَهُ أَبِي وَكَلَّمَهُ

خدیدجه گفت که: این، چیزی است که مهدی ما اختیار کرده است. (و مقصودش از مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن مثنی - 7 -

بود، و به این مهدی گفتن، با او مزاح می کرد زیرا او ادعای مهدویت کرده بود.) و موسی بن عبدالله گفت: به خدا سوگند که شما را به چیز عجیبی خبر می دهم. (موسی برادر محمد بن عبدالله است که از این جا به بعد، او راوی جریان است). پدرم - رحمه الله - را دیدم در هنگامی که شروع کرده بود در

تدارک و تهیه اسباب خروج برادر، - محمد بن عبدالله- و عزم کرد که اصحاب خویش را ملاقات کند، پس گفت که نمی‌توانم مهدویت پسر را تثبیت نمایم، مگر آن که ابو عبدالله جعفر بن محمد را ملاقات کنم. بعد از آن، پدرم روانه شد در حالتی که تکیه بر من زده بود. با او رفتم تا به نزد امام جعفر صادق 7 آمدیم، آن حضرت را ملاقات کردیم، در حالی که از خانه بیرون آمده بود و اراده رفتن به مسجد داشت. پدرم او را از رفتن، نگه داشت و با او در این موضوع - مهدویت فرزندش - سخن گفت.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذَلِكَ نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُورًا ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْعَدَاؤُ بَعْدَهُ بِيَوْمِ انْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَأَنَا مَعَهُ فَأَبْتَدَأَ الْكَلَامَ ثُمَّ قَالَ لَهُ فِيمَا يَقُولُ قَدْ عَلِمْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْ السَّنَّ لِي عَلَيْكَ وَأَنْ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلًا لَيْسَ هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ وَ قَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِدًا لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بَرِّكَ وَ أَعْلَمُ فِدَيْتِكَ أَنَّكَ إِذَا أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ اثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَا غَيْرِهِمْ

حضرت صادق 7 به پدرم گفت که: «اینجا، جای این نوع سخنان نیست. ان‌شاءالله تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد». و پدرم شاد و خوشحال برگشت، و ماند تا چون صبح شد، یا یک روز بعد از آن رفتیم، تا به نزد آن حضرت آمدیم. پدرم بر او داخل شد و من با او بودم و آغاز سخن گفتن نمود، و در بین آنچه به آن حضرت می‌گفت، این بود که گفت: تو می‌دانی فدای تو کردم، که مرا بر تو زیادتی سن هست، [از همان اول قصد بر کوچک کردن

امام صادق 7 را دارد] و به حسب سال از تو بزرگترم، و در میان خویشان تو، کسی هست که سالش از تو بیشتر است، ولیکن خدای عزوجل برای تو فضیلتی را پیش داشته که هیچ‌یک از قوم تو را آن فضیلت نیست، و به نزد تو آمده‌ام و اعتماد بر تو دارم، به جهت آنچه از نیکی تو می‌دانم فدای تو کردم، که تو چون مرا اجابت کنی و بیعت نمایی، زیرا کسی از اصحاب تو از من تخلف نمی‌کند، و دو کس از قریش و غیر ایشان بر من اختلاف نمی‌نمایند.

«فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أُطْوَعُ لَكَ مِنِّي وَ لَا حَاجَةَ لَكَ فِيَّ فَوَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهْمُ بِهَا فَأَتَّقُلْ عَنْهَا وَ أُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أُذْرِكُهُ إِلَّا بَعْدَ كَدٍّ وَ تَعَبٍ وَ مَشَقَّةٍ عَلَى نَفْسِي فَاطْلُبْ غَيْرِي وَ سَلُهُ ذَلِكَ وَ لَا تُعْلِمُهُمْ أَنَّكَ جِئْتَنِي

امام صادق 7 فرمود: تو مطیع‌تر از مرا می‌توانی پیدا کنی و به من نیازی نداری.. [اگر این تعبیر درست باشد: برو این دام بر مرغی دگر نه، که عنقا را بلند است آشیانه]، به خدا که تو می‌دانی من آهنگ رفتن بیابان می‌کنم و یا تصمیم آن را می‌گیرم (ولی بواسطه ضعف و ناتوانی) سنگینی می‌کنم و بتأخیر می‌اندازم و نیز قصد رفتن حج می‌کنم و جز با خستگی و رنج و سختی بآن نمی‌رسم. به فکر دیگران باش و از آن‌ها بخواه و به ایشان مگو که نزد من آمده ای [تا برایت موجب درد سر نشود]

فَقَالَ لَهُ النَّاسُ مَا دُونَ أَعْنَاقِهِمْ إِلَيْكَ وَ إِنْ أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ وَ لَكَ أَنْ لَا تُكَلِّفَ قِتَالًا وَ لَا مَكْرُوهًا قَالَ وَ هَجَمَ عَلَيْنَا نَاسٌ فَدَخَلُوا وَ قَطَعُوا كَلَامَنَا فَقَالَ أَبِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فَقَالَ نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ أَلَيْسَ عَلَيَّ مَا أَحِبُّ فَقَالَ

عَلَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ إِصْلَاحِكَ»

پدرم به حضرت گفت که: مردم گردن‌های خویش را به سوی تو کشیده‌اند و اگر تو مرا اجابت کنی، کسی از من تخلف نمی‌کند، و برای تو این را، قرار می‌دهیم که تو را مکلف به جنگ و جهاد و کار ناخوشی نسازیم. موسی می‌گوید که: ناگاه گروهی بر سر ما هجوم آوردند و داخل شدند و سخن ما را قطع کردند. بعد از آن، پدرم گفت: فدای تو گردم، چه می‌گویی؟ فرمود که: «ان شاء الله تعالی با هم ملاقات خواهیم کرد». پدرم گفت که: آیا چنین نیست که این ملاقات به وضعی باشد که من دوست می‌دارم؟ حضرت فرمود: «به وضعی است که تو دوست می‌داری، ان شاء الله تعالی از اصلاح تو».

«ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ فَبَعَثَ رَسُولًا إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جَبَلِ بَجْهِنَةَ يَقَالُ لَهُ الْأَشْقَرُ عَلَى لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ فَبَشَّرَهُ وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَفِرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَمَا طَلَبَ ثُمَّ عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَوُفِّقْنَا بِالْبَابِ وَلَمْ نَكُنْ نُحَجِّبُ إِذَا جِئْنَا فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ ثُمَّ أَذِنَ لَنَا فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَبَجَلَسْتُ فِي نَاحِيَةِ الْحُجْرَةِ وَذَنَا أَبِي إِلَيْهِ فَقَبِلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ رَاجِعًا مُؤَمَّلًا قَدْ انْبَسَطَ رَجَائِي وَأَمَلِي وَرَجَوْتُ الدَّرَكَ لِحَاجَتِي»

بعد از آن، پدرم برگشت تا به خانه آمد، و قاصدی را به سوی برادرم، محمد، فرستاد در کوهی که در جهینه بود- و آن را اشقر می‌گفتند- و آن کوه دو شب تا مدینه، راه بود و بشارت داد او را و به او اعلام نمود که برای او به طریقه‌ای که می‌خواست، و به آنچه طالب آن بود، ظفر یافت. پدرم بعد از سه روز به نزد حضرت صادق 7 برگشت پس بر در خانه ایستادیم، و پیش از

این، چون می‌آمدیم کسی ما را منع نمی‌کرد، و قاصدی که به اندرون فرستاده بودیم، دیر کرد، بعد از آن ما را رخصت دادند و بر آن حضرت داخل شدیم. [این جلسه سوم است که اولین بار دم در بود و جلسه دوم که مردم آمدند جلسه تمام شد این جلسه سوم است] و من در گوشه حجره نشستم و پدرم با آن حضرت نزدیک شد، و سر او را بوسید و گفت: فدای تو گردم، به سوی تو باز گشته‌ام، در حالیکه امیدوار و آرزومندم و امید و آرزویم گشایشی به هم رسانیده، و امید دارم که حاجت خود را دریابم.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا ابْنَ عَمِّ إِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهَذَا الْأَمْرِ الَّذِي أُمْسَيْتَ فِيهِ وَإِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يَكْسِبِكَ شَرًّا فَجَرَى الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى أَفْضَى إِلَيَّ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ وَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ بَأَى شَيْءٍ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ

حضرت صادق 7 به پدرم فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو را به خدا پناه می‌دهم از متعرض شدن این امری که شب را به روز آورده‌ای و در فکر آن بودی، و من بر تو ترسانم که این امر، موجب حصول ناخوشی و بدی باشد برای تو و در میان حضرت و پدرم سخنان رد و بدل شد، تا آن‌که به جایی کشید که پدرم نمی‌خواست که به آنجا برسد، و از جمله سخنان پدرم این بود که: به چه چیز امام حسین از امام حسن به امامت سزاوارتر بود [که باید اولاد او امام باشند و اولاد امام حسن، امام نباشند؟ چرا امامت در نسل امام حسین باشد و چرا در امام حسن نباشد؟]

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع رَحِمَ اللَّهُ الْحَسَنَ وَرَحِمَ الْحُسَيْنَ وَكَيْفَ ذَكَرْتَ هَذَا قَالَ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ ع كَانَ يَنْبَغِي لَهُ إِذَا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي الْأَسْنِ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ ف

امام صادق 7 فرمود: خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را، برای چه این سخن، به میان آوردی؟ پدرم گفت زیرا اگر حسین 7 عدالت می‌ورزید، سزاوار بود امامت را در بزرگترین فرزند امام حسن 7 قرار دهد. [اصلاً ایشان امامت را قبول ندارد فکر می‌کند که امامت را امام حسین ع به امام زین العابدین داده است.]

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَنْ أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ ص أُوْحِيَ إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ وَ لَمْ يُؤْمِرْ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ ص عَلِيًّا ع بِمَا شَاءَ فَفَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ تَبَجِيلِهِ وَ تَصَدِيقِهِ فَلَوْ كَانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ أَنْ يُصَيِّرَهَا فِي الْأَسْنِ أَوْ يَنْقُلَهَا فِي وَ لَدِهِمَا يَعْنِي الْوَصِيَّةَ لَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَ مَا هُوَ بِالْمُتَمِّهِمْ عِنْدَنَا فِي الذَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ وَ لَقَدْ وَّلِي وَ تَرَكَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ - فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ وَ إِنْ قُلْتَ هُجْرًا فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ»

امام صادق فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی محمد صلی الله علیه و آله، آنچه را که خواست خودش بود، وحی فرمود و با هیچ‌یک از خلق خود مشورت نفرمود، و محمد صلی الله علیه و آله علی 7 را به آنچه خواست، دستور داد و او هم، چنانچه دستور داشت عمل کرد، ما در باره علی نگوئیم، جز همان بزرگداشت و تصدیقی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، اگر حسین دستور می‌داشت که به بزرگسال تر وصیت کند یا

آنکه امامت را میان فرزندان خود و امام حسن نقل و انتقال دهد عمل می‌کرد، او نزد ما متهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد، در صورتی که او می‌رفت و امامت را می‌گذاشت. او بآنچه مأمور بود، رفتار کرد، و او (از طرف مادرت) جد تو و (از طرف پدرت) عموی توست، اگر نسبت به او خوب گوئی، چقدر برای تو شایسته است، و اگر زشت گوئی خدا ترا بیامرزد.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به توضیح روایتی از یزید بن ابی حازم بود که به عنوان مؤید برای روایت بشر بن نخاس، بیان کردیم. در این روایت که از الغیبه نعمانی نقل شد، در مورد امام زمان، تعبیر به «ابن سبیه» شده بود، همچنین در این روایت، دو شخص به نام های محمد بن عبدالله بن الحسن و محمد ابن عبدالله بن علی وجود داشت که خصوصاً، محمد بن عبدالله بن الحسن از مدعیان مهدویت بوده است. زمینه ساز و رایزن این جریان، پدر او عبدالله ابن الحسن است که به خیال خود می خواست، امام صادق 7 را با خودش همسو کند. پشت پرده این قضیه هم، مغیره بن سعید بوده، که این جریان را ترویج می کرد و می گفت که محمد بن عبدالله بن الحسن، همان مهدی است. در جلسه قبل، روایتی را از کتاب کافی شریف در همین مورد نقل کردیم و گفتیم که

عبدالله (پدر محمد)، چند جلسه به محضر امام صادق جهت گرفتن تاییدیه برای پسرش، رفت و آمد داشت و امام او را از این کار باز می داشت. در جلسه سوم ملاقات عبدالله ابن الحسن با امام صادق، سخنانی بر زبان عبدالله ابن الحسن، جاری شد که نشان از آن داشت که وی اعتقادی به امامت ندارد. عبدالله ابن الحسن می گفت: اگر حسین 7 عدالت می ورزید، سزاوار بود امامت را در بزرگترین فرزند امام حسن 7 قرار دهد و یا اینکه: چرا امامت در نسل

امام حسین باشد و چرا در امام حسن نباشد؟ اکنون ادامه روایت را بیان می کنیم:

ادامه روایت کافی شریف

امام صادق 7، وقتی حرف های عبدالله ابن الحسن را در مورد امام حسین می شنود از روی نصیحت به ایشان می فرماید:

«وَهُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ - فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ وَإِنْ قُلْتَ هُجْرًا فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ أَطْعَمَنِي يَا ابْنَ عَمٍّ وَ أَسْمَعَنِي كَلَامِي فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَأَنَا أَلَوْكَ نَصْحًا وَ حِرْصًا فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ وَ مَا لِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ مَرَدٍّ فَسَرَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَخْوَلُ الْأَكْشَفُ الْأَخْضَرُ الْمُقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعٍ عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلَهَا»

امام حسین (از طرف مادرت) جد تو و (از طرف پدرت) عموی توست، اگر نسبت به او سخن خوب گوئی، چقدر برای تو شایسته است، و اگر بد گوئی خدا ترا بیامرزد. ای پسر عمو فرمان مرا اطاعت کن و از من بشنو، سوگند بدان خدا که معبود بر حقی جز او نیست من در نصیحت و خیر خواهی تو هیچ کوتاهی ندارم ولی چه طور؟ من می دانم تو به گفته من عمل نمی کنی و امر مقدر خدا برگشت و تغییر ندارد. در این موقع پدرم شادمان شد.

۱. مجلسی می فرماید: برای آن که خیال کرد امر امامت به دست او می افتد و مقصود از تقدیر الهی این است، ولی جناب کمره ای (مترجم) می فرماید: ولی ظاهراً مقصود این باشد که پدرم آهسته در گوش امام صادق چیزی گفت که نخواستند پسرش هم نشنود و (سیر) به معنی راز گفتن باشد نه از سرور به معنی شادی زیرا این خیال او با جواب امام که تو خود می دانی سازگار

امام صادق فرمود: تو خود می‌دانی که او (یعنی محمد مدعی امامت و مهدویت) همان قبیح، موئین پیشانی، سبزه‌روئی است که در سده قبیلش اشجع در کف رود خانه آنان کشته می‌شود.

«فَقَالَ أَبِي لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ وَاللَّهِ لِيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْمًا وَبِالسَّاعَةِ سَاعَةً وَبِالسَّنَةِ سَنَةً وَلِيَقُومَنَّ بِنَارِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ مَا أَخُوْنِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبِنَا مَنَّكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَالًّا لَنَا وَاللَّهِ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيْطَانِ الْمَدِيْنَةِ وَلَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلَ يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بَدٍّ أَنْ يَقَعَ

پدرم گفت: اینطور نیست، سوگند به خدا در برابر یک روز نبرد یک روز می‌جنگد و در برابر یک ساعت یک ساعت و در برابر یک سال یک سال و به خون خواهی همه اولاد ابو طالب قیام کند. امام صادق فرمود: خدا تو را ببخشد من می‌ترسم که پسرت مصداق این شعر باشد: (منتك نفسك في الخلاء ضالاً) به خلوت دل تو را گمراه کرده. نه به خدا! به بیشتر از چهار دیوار مدینه مسلط نشود و اگر کار بسیار بالا گیرد و تلاش کند به طائف هم نرسد و این امر هم

.....

نیست.

۱. یعنی فرزند تو، از نظر شکل و شمایل ظاهری هم مشکل دارد. وقتی که به امیر المؤمنین در بصره گفتند در مورد حضرت مهدی صحبت کنید، در یک جمله گفتند که «اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسول الله» حضرت مهدی آینه تمام نمای پیامبر است. تو می‌گویی این امام مهدی است، با اینکه او، احوال و اکتشاف و احضار است، کار حکومتش، پا نمی‌گیرد و او را در آن منطقه می‌کشند. امام سه بار هشدار می‌دهد.

به ناچار هم واقع شود.

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْحَمْ نَفْسَكَ وَبَنِي أَبِيكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ أَشَامَ سَلْحَةَ! أَخْرَجَهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَاللَّهِ إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعٍ بَيْنَ دُورِهَا وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيحاً مَسْلُوباً بِزَّتِهِ بَيْنَ رَجُلَيْهِ لَبَنَةً وَلَا يَنْفَعُ هَذَا الْغُلَامَ مَا يَسْمَعُ قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِينِي وَلِيُخْرَجَنَّ مَعَهُ فَيَهْزَمَ وَيُقْتَلَ صَاحِبُهُ ثُمَّ يَمْضَى فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَةً أُخْرَى فَيُقْتَلُ كَبْشَهَا وَيَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِالْفَرَجِ وَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَأَيْتِمٌ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ وَتَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ الْأَحْوَلَ الْأَخْضَرَ الْأَكْشَفُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعٍ بَيْنَ دُورِهَا عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا»

تو از خدا بپرهیز و به خودت و زاده‌های پدرت رحم کن، سوگند به خدا، من محمد را شوم‌تر از نطفه گندیده‌ای می‌دانم که از «صلب» پدر به رحم مادر منتقل شده، به خدا او در منطقه اشجع میان خانه‌های آنان، کشته شود. سوگند به خدا گویا، او را نگریم که به خاک افتاده و جامه‌هایش را ربوده‌اند و خشتی میان دو پای او است. ولی برای این غلام هم هر چه بشنود، بیهوده و بیفایده است، اصلاً گوشش بدهکار نیست. (موسی گفت: مقصودش من بودم که حاضر

۱. سلحه: بدترین و شومترین نطفه‌ای که از اصلا ب مردها در رحم زن ها قرار می‌گیرد. سلحه همان عذره و مدفوع را می‌گویند. امام خیلی موضع قاطعی در مقابل این جریان می‌گیرند. در مقابل، امام صادق به بعضی مثل ابو حمزه ثمالی می‌فرمایند: من تو را که می‌بینم احساس راحتی می‌کنم و با اینکه نسبت به ابان می‌فرمایند: با رحلتش قلب مرا به در آورد. ولی نسبت به محمد بن عبدالله بن الحسن این چنین تعبیر می‌فرماید.

مجلس بودم) او هم با وی خروج کند و گریزان شود و رقیقش کشته شود، او برود و با پرچم دیگر بر آید و خروج کند که پهلوان آن هم کشته شود و قشونش پراکنده و تار و مار گردد (مقصودش ابراهیم برادر محمد است که به خون خواهی او قیام کرد و کشته شد) اگر از من بشنود در این وقت از بنی العباس طلب امان کند تا خدا به او فرج و گشایشی بدهد (رو به پدرم) تو خود می دانی که این امر عاقبت ندارد و تو خود می دانی و ما میدانیم که پسر تو همان قبیح سبزه روی موئین پیشانی است که در سده اشجع، میان خانه هاشان در کف رود خانه کشته می شود.

فَقَامَ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ بَلْ يُغْنِي اللَّهُ عَنْكَ وَ لَتَعُوذَنَّ أَوْ لِيَقِي اللَّهُ بِكَ وَ بَعِيرِكَ وَ مَا أَرَدْتَ بِهَذَا إِلَّا امْتِنَاعَ غَيْرِكَ وَ أَنْ تَكُونَ ذَرِيَعَتَهُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ

(و چون سخن به اینجا رسید) پدرم برخاست و می گفت: بلکه خدا ما را از تو بی نیاز کند و محققاً تو از این گفته ها بر می گردی یا خدا به وسیله تو و دیگران (ما را) نگهداری می کند، مقصود تو جز این نیست که به این سخن از یاری دیگران نسبت به پسر من جلوگیری کنی و خود را وسیله مخالفت آنها سازی.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اللَّهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ وَ رُشْدَكَ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ فَقَامَ أَبِي يَجْرُ ثَوْبَهُ مُغْضَبًا فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْكَ أَنِّي سَمِعْتُ عَمَّكَ وَ هُوَ خَالَكَ يَذْكُرُ أُمَّكَ وَ بَنِي أَبِيكَ سَتَقْتُلُونَ فَإِنِ اطَّعْتَنِي وَ رَأَيْتَ أَنْ تَدْفَعَ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَافْعَلْ فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ... الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ... الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ عَلَى خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي فِدَيْتَكَ بَوْلِدِي وَ بِأَحْبَبِهِمْ إِلَيَّ وَ

بِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ وَ مَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ فَلَا تَرَى أَنِّي غَشَشْتُكَ فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَبًا أَسْفًا

امام صادق 7: خدا می داند من جز خیر خواهی و هدایت تو مقصودی ندارم و جز تلاش و کوشش در این کار نتوانم، پدرم جامه کشان و خشمگین برخاست و می رفت که امام صادق 7 به او رسید و فرمود: من از عم تو که خال تو نیز هست (مقصودش امام چهارم علی بن الحسین است که عمو زاده او است و او را از راه احترام عمو تعبیر کرده و او دانی عبد الله بن الحسن است زیرا برادر فاطمه بنت الحسین - مادر او - است) شنیدم می فرمود: به راستی تو و پسران پدرت همه کشته می شوند، اگر از من اطاعت کنید و بخواهید که به وجه احسن دفاع کنید، بکنید، سوگند به خدائی که جز او شایسته پرستش نیست و دانای نهان و عیان است، بخشاینده و مهربان است، بزرگوار و برتر است بر خلقش، من دوست دارم فرزندانم و محبوبترین خاندانم را قربان تو کنم، چیزی در نزد من با تو برابر نیست، مبادا گمان کنی که من به تو دغلی کردم، پدرم از نزد او خشمگین و متأسف بیرون آمد.

قَالَ فَمَا أَقْمَنَا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا عَشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا حَتَّى قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَخَذُوا أَبِي وَ عُمُومَتِي سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنٍ وَ حَسَنَ بْنَ حَسَنِ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنٍ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَلِيَّ بْنَ حَسَنٍ وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنٍ وَ حَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنٍ وَ طَبَاطَبَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ قَالَ فَصَفَّدُوا فِي الْحَدِيدِ ثُمَّ حَمَلُوا فِي مَحَامِلِ أَعْرَاءَ لَأَ وَطَاءَ فِيهَا وَ وَقَفُوا بِالْمُصَلَّى لِكَيْ يُشْمِتَهُمُ النَّاسُ قَالَ فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ وَ رَقُّوا لَهُمْ

لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى وُقِفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص

خود موسی (راوی) می‌گوید: بعد از آن طولی نکشید فقط در حدود بیست شب که مأموران ابی جعفر منصور آمدند و پدرم و عموهام سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبد الله بن داود را گرفتند و در بند آهن کند کردند و آنها را در محملهای بی‌سرپوش و بی‌تشک سوار کردند و در مصلای مدینه باز داشتند تا مردم آنها را به این حال بنگرند و سرزنش کنند، گوید: مردم از سرزنش آنها خود داری کردند و به این حال زار آنها رقت نمودند و از مصلی آنها را به در مسجد رسول الله آوردند.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ فَحَدَّثَنَا حَدِيثُهُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُمْ لَمَّا أُوقِفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ الْبَابِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ بَابُ جَبْرِئِيلَ أَطَّلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ ثُمَّ أَطَّلَعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَعَنَكُمْ اللَّهُ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثًا مَا عَلَيَّ هَذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ لَا بَايَعْتُمُوهُ أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ حَرِيصًا وَ لَكِنِّي غَلِبْتُ وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ مَدْفَعٌ ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِحْدَى نَعْلَيْهِ فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ وَ الْأُخْرَى فِي يَدِهِ وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ يَجْرُهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ فَحُمَّ عَشْرِينَ لَيْلَةً لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهِ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ حَتَّى خِفْنَا عَلَيْهِ فَهَذَا حَدِيثُ حَدِيثُهُ

عبد الله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه بنت عمر بن علی برای ما باز گفت که چون آنها را نزد در مسجد، باز داشتند آن دری که آن را باب جبرئیل نامند، امام صادق از آن‌ها، سرکشی نمود و همه ردای او روی زمین افتاده بود

و سپس از در مسجد به آنها سری کشید و نظری انداخت و تا سه بار فرمود: ای گروه انصار خدا شما را لعنت کند، شما به این وضع با رسول خدا پیمان نبستید و با او دست بیعت ندادید، سوگند به خدا من به راستی حریص بر دفاع از خاندان پیغمبر بودم ولی مغلوب شدم و قضا را دفاعی نیست، سپس برخاست یک کفش خود را به پا کرد و یکی را به دست گرفت [آنقدر ناراحت بودند که نتوانست دو تا کفشش را بپوشد] و سراسر عبایش روی زمین می‌کشید و وارد خانه شد و بیست روز تب کرد و در این مدت شب و روز می‌گریست تا به جایی که نسبت به او نگران و ترسان شدیم (این حدیث خدیجه است)

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ وَ حَدَّثَنَا- مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا طُلِعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ قَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مِنَ الْمَسْجِدِ ثُمَّ أَهْوَى إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ يُرِيدُ كَلَامَهُ فَمَنْعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ وَ أَهْوَى إِلَيْهِ الْحَرْسِيُّ فَدَفَعَهُ وَ قَالَ تَنَحَّ عَنْ هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي غَيْرَكَ ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الزُّقَاقَ وَ رَجَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمُ الْبَقِيْعَ حَتَّى ابْتُلِيَ الْحَرْسِيُّ بِلَاءٍ شَدِيدًا رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ فَدَقَّتْ وَرِكَهَ فَمَاتَ فِيهَا وَ مَضَى بِالْقَوْمِ فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ حِينًا ثُمَّ أَتَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ فَأَخْبَرَ أَنَّ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ قَتَلُوا قَتْلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ وَ طَبَاطِبَا وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ

جعفری دنباله حادثه را چنین بیان کرده که:

موسی بن عبد الله بن الحسن برای ما باز گفت که چون گرفتاران در محملها عیان شدند، امام صادق از مجلس برخاست و رو بدان محملی کرد که

عبد الله بن الحسن در آن بود و می‌خواست با او سخن گوید و به سختی جلو آن حضرت را گرفتند و نگهبان روی به آن حضرت آورد و او را عقب زد و گفت: از او دور شو، به راستی که خدا از تو و دیگران کفایت می‌کند [شر خودت را به خودت و شر دیگران را هم به خودشان برگرداند] سپس آنها را وارد کوچه کردند و امام صادق (ع به خانه خود) برگشت و آن نگهبانی که به امام صادق اهانت کرده بود هنوز به بقیع نرسیده بود که به بالای سختی گرفتار شد، شترش او را به زمین زد (لگد زد) و رانش شکست و در همان جا مرد، و آن جمع، را بردند و ما مدتها گذرانیدیم، سپس محمد بن عبد الله بن الحسن برگشت و خبر داد که پدرش و عموهایش همه کشته شدند. ابو جعفر منصور آنها را کشت جز حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داود بن حسن و عبد الله بن داود.

قَالَ فَظَهَرَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ وَ دَعَا النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ قَالَ فَكُنْتُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ بَايَعُوهُ وَ اسْتَوْسَقَ النَّاسُ لِبَيْعَتِهِ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ وَ لَأَ أَنْصَارِيٌّ وَ لَأَ عَرَبِيٌّ قَالَ وَ شَاوَرَ عَيْسَى بْنَ زَيْدٍ وَ كَانَ مِنْ تِقَاتِهِ وَ كَانَ عَلَى شُرْطِهِ فَشَاوَرَهُ فِي الْبُعْثَةِ إِلَى وَجْهِ قَوْمِهِ فَقَالَ لَهُ عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءَ سَيِّرٍ لَمْ يَجِئُوكَ أَوْ تَغْلُظَ عَلَيْهِمْ فَخَلْنِي وَ إِيَّاهُمْ - فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ امْضِ إِلَيَّ مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ فَقَالَ ابْعَثْ إِلَيَّ رِيسِهِمْ وَ كَبِيرِهِمْ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَإِنَّكَ إِذَا أَغْلَظْتَ عَلَيْهِ عِلْمُوا جَمِيعًا أَنَّكَ سَتَمُرُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الَّتِي أَمْرَرْتَ عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فَوَ اللَّهُ مَا لَبِثْنَا أَنْ أَتَى بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حَتَّى أَوْقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ عَيْسَى بْنُ

زَيْدٍ أَسْلِمُ تَسَلَّمَ...»^۱

گوید: در این حال محمد بن عبد الله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت کرد و من سوم کسی بودم که با او بیعت کردم و همه مردم در بیعت با او هم پیمان شدند و کسی از قریش و انصار و از عرب با او مخالفت نکرد، گوید: محمد با عیسی بن زید که مورد وثوقش بود و رئیس شهربانی او بود مشورت کرد در باره این که بزرگان بنی هاشم را برای بیعت با خود دعوت کند، عیسی بن زید جواب داد که اگر به طور مسالمت از آنها دعوت کنی نپذیرند مگر این که بر آنها سخت بگیری و فشار بیاوری، تو مرا با آنها واگذار و به من در این باره اختیار بده، محمد گفت: تو خودت هر کدام را خواهی نزد او برو و او را دعوت کن عیسی گفت: بفرست نزد رئیس و بزرگ بنی هاشم یعنی ابو عبد الله جعفر بن محمد، زیرا اگر به او سخت بگیری همه می‌دانند که به آنها چنان رفتار می‌کنی که با او کردی. گوید: به خدا طولی نکشید که امام صادق 7 را آوردند و برابر او نگهداشتند، عیسی رو به آن حضرت کرد و گفت: اسلم تسلّم یعنی تسلیم شو تا سالم بمانی.

امام صادق، دوباره جزئیات را بیان می‌کند، به روایت، در کافی شریف مراجعه نمایید.

انگیزه نقل این جریان؟

روایت کافی را برای شرح روایت نعمانی بیان کردیم، زیرا در روایت الغیبه

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۵۸

نعمانی، دو نفر - محمد بن عبدالله بن علی بن حسین و محمد بن عبدالله بن الحسن بودند که ادعای مهدویت می‌کردند.

اما بحث ما در روایت بشر نخاس - جریان اسارت مادر حضرت مهدی 7 و خریداری شدن ایشان توسط بشر به امر امام هادی 7 - بود که که اشکالات سندى و دلالى به آن وارد کرده بودند.

عمده اشکالی که از طرف بعضی بر این روایت شده است، این است که جنگی در میان نبوده است که به تبع آن، بحث اسرا، پیش آید. البته خواهید دید که جنگ بوده است و چنین اشکالی، ناشی از عدم تحقیق است. إن شاء الله در جلسه بعد، دنباله بحث را بیان می‌کنیم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

جلسه ۴۴ - ۹۲/۹/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء
مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایت بشر نخاس در ارتباط با مادر امام زمان 7 (حضرت نرجس) بود. روایت بشر نخاس، از روایاتی است که بعضی، اشکالات سندى و دلالى به آن گرفته‌اند. یکی از اشکالات، مخالفت روایت بشر با روایاتی است که مضمونش، «ولیده بودن حضرت نرجس» می‌باشد. در جلسات قبل، به چنین اشکالی، پاسخ دادیم و اکنون، اشکال دیگری که بر روایت بشر نخاس، وارد شده است، مطرح و سپس، پاسخ می‌گوییم.

بیان اشکال دوم

اشکال دوم - و یکی از مهمترین اشکالات - به روایت بشر نخاس این است که در سال ۲۴۲ (سالی که حضرت نرجس خریداری شده است) جنگ عمده ای بین عباسیان و رومیان جود نداشته است، ضمن اینکه در هیچ مأخذ و مدرکی هم، دیده نشده است که امپراطور روم از عباسیین، تقاضای آزادی نواده دختری خود را کرده باشد.

این اشکال را یکی از نویسندگان، مطرح می‌کند. وی، مساله نبود جنگ را

۱. «قدیمی ترین خیردرباره ملیت مادرامام زمان علیه السلام به سال ۲۸۶ق/۸۹۹م، برمی گردد. صدوق نخستین بار به نقل از محمد بن بحر شیبانی که روایت خود را به بشر بن سلیمان

به عنوان یک اصل مسلم می‌داند. البته بعضی از علما هم چنین اشکالی را در کتاب هایشان، بازگو نموده‌اند.

جواب اشکال:

با تمام احترامی که برای مستشکل قائلیم، ولی در مقام جواب می‌گوییم که هم جنگ در آن سال رخ داده و هم اسارت در آن سال واقع شده است. اما بیان جواب: طی چند مقدمه:

مقدمه اول:

شهادت امام هادی در سال ۲۵۴ بوده است. آن حضرت، بیست سال هم در سامرا بودند. پس امام هادی از سال ۲۳۴ ایشان در آن زمان در سامراء بودند.

نخاس منسوب می‌داند، این موضوع را ذکر کرده است. طبق این خبر، او شخصی مسیحی مذهب، از روم بود که توسط نیروهای اسلامی به اسارت درآمد و بصورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت. بشرنخاس وی را از بازار برده فروشان خرید و به محضر امام دهم - حضرت علی هادی (ع) - درسامرا فرستاد. روایت مذکور پس از بیان این مطلب اعتبار خود را از دست داده و به سبک شرح نویسی زندگی اولیاء و قدیسیں درمی‌آید. روایت می‌شود که مادر امام دوازدهم ملیکه بنت یشوع، نوه دختری قیصر روم بود، و مادرش از اعقاب شمعون حواری عیسی (ع) بوده است. زمانی ملیکه در کاخ جدش مریم، مادر عیسی (ع) و حضرت فاطمه (ع)، دختر پیامبر اسلام رادعالم رؤیا می‌بیند، حضرت فاطمه (ع) در عالم رؤیا او را به اسلام دعوت می‌کند و وی رامتقاعد می‌سازد تا خود را به اسارت لشکریان اسلام درآورد. توثیق این روایت از جنبه های گوناگون مورد سؤال قرار گرفته است. شک آورترین نکته در بخش آخر روایت ملاحظه می‌شود. اولاً: پس از سال ۸۵۶/۲۴۲ جنگ عمده ای بین عباسیان و رومیان وجود نداشته و هیچ دلیلی هم در مآخذ دیده نمی‌شود که امپراطور روم از عباسیان تقاضای آزادی نواده دختری خود را کرده باشد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم حسین، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، ص ۱۱۵)

مقدمه دوم:

سند اول: سیر اعلام النبلاء از شمس الدین ذهبی

سیر اعلام النبلاء در مورد وقایع آن زمان، می‌نویسد:

«وَفِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَتَلَاثِينَ... وَأَقْبَلَتِ الرُّومُ فِي ثَلَاثِ مِائَةِ مَرَكَبٍ، فَكَبَسُوا دِمْيَاطَ، وَسَبَّوْا سِتِّ مِائَةِ امْرَأَةٍ، وَأَحْرَقُوا، وَرَدُّوا مُسْرِعِينَ، فَحَصَّنَهَا الْمُتَوَكِّلُ وَفِي سَنَةِ ٢٣٩: غَزَا يَحْيَى بْنُ عَلِيٍّ الْأَرْمَنِيُّ بِلَادَ الرُّومِ، حَتَّى قَرُبَ مِنَ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ، وَأَحْرَقَ أَلْفَ قَرْيَةٍ، وَسَبَى عِشْرِينَ أَلْفًا، وَقَتَلَ نَحْوَ الْعِشْرَةِ آلَافٍ.»^۱

در سال ۲۳۸، لشکر روم، با سیصد مرکب به شهر دمیاط (یکی از بلاد اسلامی) یورش بردند و ششصد زن را اسیر گرفتند و شهر را به آتش گرفتند و بلافاصله برگشتند. پس از آن، متوکل به بازسازی و استحکام شهر پرداخت. و در سال ۲۳۹، یحیی بن علی ارمنی به شهر روم حمله کرد و به قسطنطنیه

۱. سیر الاعلام النبلاء شرح حال متوکل ناصبی را ببینید، و در تحقیقات تان مواظب باشید چیزی ننویسید که در راستای تأیید دشمنان باشد. من الان در بعضی از مقالات می‌بینم که می‌خواهند ساحت متوکل را تبرئه کنند، می‌نویسند که متوکل ناصبی بوده و تخریب کربلا را هم، انجام نداده است. می‌خواهند این اصل مسلم را زیر سوال ببرند. خود ذهبی (سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۲، ص ۳۶) در مورد متوکل می‌گوید: وَفِي سَنَةِ سِتِّ وَتَلَاثِينَ: هَدَمَ الْمُتَوَكِّلُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ الْبَسَامِيُّ أُنْبِيَاءاً مِنْهَا: أَسْفَوْا عَلَيَّ أَنْ يَكُونُوا شَارِكُوا... فِي قَتْلِهِ فَتَتَّبِعُوهُ رَمِيمًا؛ وَكَانَ الْمُتَوَكِّلُ فِيهِ نَصَبٌ وَأَنْجِرَافٌ، فَهَدَمَ هَذَا الْمَكَانَ وَمَا حَوْلَهُ مِنَ الدُّوْرِ، وَأَمَرَ أَنْ يُزْرَعَ، وَنَمَعَ النَّاسَ مِنْ أَنْتِيَابِهِ.

[ابن اثیر که با شیعه مشکل داشت، نقل می‌کند که: دلچکی، در مجلس متوکل به امیر المومنین اهانت می‌کرد. چرا باید از رذل ترین عباسیین، دفاع کنیم؟]

۲. شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۶

نزدیک شد و هزار روستا را آتش زد و بیست هزار، اسیر گرفت و ده هزار نفر را هم کشت.

[چگونه مستشکل، قائل است که در آن زمان، جنگ و اسارتی نبوده است و بر پایه چنین فرضی، روایت بشر را زیر سوال می برد. باید مقداری بیشتر به تاریخ مراجعه داشته باشیم و صحبتی نکنیم که ریشه نداشته باشد. امام هادی از سال ۲۳۴ تا ۲۵۴ (بیست سال) در سامرا بودند و در این مدت جنگ و اسارت بوده است.]

سند دوم: تاریخ الاسلام شمس الدین ذهبی

کتاب تاریخ الاسلام ذهبی در مورد حوادث سال ۲۴۱، ص ۶، می نویسد:

«افتتح بغا حصنا من الروم يقال له صملة»

بغا یکی از دژهای محکم روم را که صمله نام داشت، فتح کرد

سند سوم: تاریخ حلب عظیمی (ص ۲۵۸)

«غزا بغا من طرسوس ثم الی منقیه وظفر بطلائع الروم»

بغا از طرسوس، بر پیش قراولان روم، پیروز شد

در این عبارت آمده است که «ظفر بطلائع الروم» و در وراثتی هم که قبلاً،

خواندیم، آمده است که:

«قَالَ بَشْرٌ فَقُلْتُ لَهَا وَ كَيْفَ وَ قَعْتُ فِي الْأَسْرِ فَقَالَتْ أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ لَيْلَةً مِّنَ اللَّيَالِي أَنْ جَدَّكَ سَيَسْرِبُ جَبُوشاً إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ كَذَا ثُمَّ يَتَّبِعُهُمْ فَعَلَيْكَ بِاللِّحَاقِ بِهِمْ مُتَنَكِّرَةً فِي زِيِّ الْخَدَمِ مَعَ عِدَّةٍ مِّنَ الْأَوْصَانِفِ مِّنْ طَرِيقِ كَذَا فَفَعَلْتُ

۱. این کتاب، بر اساس وقایع سال ها نوشته شده است لذا بصورت مجلد نمی باشد

فَوَقَعَتْ عَلَيْنَا طَلَائِعُ الْمُسْلِمِينَ

بشر گوید: به او گفتم: چگونه در میان اسیران درآمدی و او گفت: یک شب ابو محمد به من گفت: پدر بزرگت در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان می فرستد و خود هم به دنبال آنها می رود و بر توست که در لباس خدمتگزاران در آیی و بطور ناشناس از فلان راه بروی و من نیز چنان کردم و طلایه داران (پیش قراول) سپاه اسلام بر سر ما آمدند. [آیا بیش از این، برای اثبات جنگ، دلیل می خواهیم؟]

اشکال سوم

یکی دیگر از اشکالاتی که بر روایت بشر نخاس، وارد شده است، این است که این جریان در خواب بوده است و پذیرش این جریان، متوقف بر آن است که ما خواب را حجت بدانیم و مشخص است که خواب حجت نیست، پس ما نمی توانیم به این روایت اعتماد نماییم. مرحوم صدر در کتاب الغیبه الصغری، چنین اشکالی را مطرح می نمایند، البته خودشان - این اشکال و بعضی از اشکالات دیگر را - جواب می دهند.

بیان میرزای قمی

میرزای قمی در قوانین، جریان خواب را کاملاً توضیح می دهند، ایشان جریان خواب شیخ مفید را ذکر می کند که شیخ مفید می فرماید: حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در خواب دیدم در حالیکه، همراهش امام حسن و امام حسین بودند، ایشان فرمودند: «یا شیخ علمهما الفقه». از خواب بیدار

شدم، متحیر ماندم که این چه خوابی است؟ وقتی برای تدریس حاضر شدم، دیدم که مادر سید مرتضی و سید رضی، دست دو فرزند خود را گرفته و به من گفتند که به این دو فقه، بیاموز. فهمیدم که این جریان، تعبیر خواب دیشب من بوده است. سپس میرزا می‌فرماید که خواب حجت نیست.

حجیت یا عدم حجیت خواب

آیا هر خوابی، حجت نیست؟ آیا همه خواب‌ها «أضغاث أحلام» است و یا اینکه، بعضی از خوابها صادق است؟ و از باب «قد صدقت الرویا» بوده و در بیداری شواهد دارند.

جریان مادر امام زمان 7 هم، فقط خواب نیست بلکه خوابی است که امام هادی 7 آن را امضاء کرده است. پس اعتماد ما بر خواب نیست بلکه بر بیداری است. شما متن روایت را ببینید، گویا کسانی که چنین اشکالی را گرفته‌اند، روایت را با دقت، ندیده‌اند. اما متن روایت:

«بشر گوید: چون او را به «سرمن‌رای» رسانیدم و بر مولایمان امام هادی 7 وارد شدم، بدو فرمود: چگونه خداوند عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد 6 را به تو نمایاند؟ گفت: ای فرزند رسول خدا! چیزی را که شما بهتر می‌دانید چگونه بیان کنم؟ فرمود: من می‌خواهم تو را اکرام کنم، کدام را بیشتر دوست می‌داری، ده هزار درهم؟ یا بشارتی که در آن شرافت ابدی است؟ گفت: بشارت را، فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالک شود

۱. میرزای قمی، قوانین، ص ۴۹۵

و زمین را پر از عدل و داد نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد! گفت: از چه کسی؟ یعنی من با کی ازدواج خواهم کرد و آن کیست که فرزندی از آن متولد می‌شود [امام فوراً به همان رؤیا اشاره کردند]؟ فرمود: از کسی که رسول خدا 6 در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری کرد، [امام اشاره به جریان خواب می‌کند و او به یاد خوابش می‌افتد] گفت: از مسیح و جانشین او؟ فرمود: پس مسیح و وصی او تو را به چه کسی تزویج کردند؟ گفت: به پسر شما ابو محمد! فرمود: آیا او را می‌شناسی؟ گفت: از آن شب که به دست مادرش سیده النساء اسلام آورده‌ام شبی نیست که او را نبینم.»

نتیجه:

امام به همان رؤیا اشاره می‌کند و رؤیا را امضاء می‌کند، پس اعتماد ما بر روایت بشر نخاس، اعتماد بر خواب نمی‌باشد. رؤیایی است که امام در یقظه به آن اشاره و امضاء می‌کند. به همین مناسبت، جریانی را از کتاب فرائد السمطین، اشاره می‌کنم:

۱. قَالَ بَشْرٌ فَلَمَّا انْكَفَتْ بِهَا إِلَى سُرٍّ مِنْ رَأْيِ دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ع فَقَالَ لَهَا كَيْفَ أَرَاكَ اللَّهُ عَزَّ الْأَسْأَامَ وَ ذَلَّ النَّصْرَانِيَّةَ وَ شَرَفَ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ص قَالَتْ كَيْفَ أَصِفُ لَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَنْتَ أَغْلَمُ بِهِ مِنِّي قَالَ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْرِمَكَ فَأَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ عَشْرَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ أَمْ بُشْرِي لَكَ فِيهَا شَرَفُ الْأَبَدِ قَالَتْ بَلِ الْبُشْرَى قَالَ ع فَأَبْشِرِي بَوْلِدِ يَمْلِكُ الدُّنْيَا شَرْقًا وَ غَرْبًا وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا قَالَتْ مِمَّنْ قَالَ ع مِمَّنْ خَطَبِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَهُ مِنْ لَيْلَةٍ كَذَا مِنْ شَهْرٍ كَذَا مِنْ سَنَةٍ كَذَا بِالرُّومِيَّةِ قَالَتْ مِنَ الْمَسِيحِ وَ وَصِيهِ قَالَ فَمِمَّنْ زَوَّجَكَ الْمَسِيحُ وَ وَصِيَّهُ قَالَتْ مِنْ أَيْبِكَ أَبِي مُحَمَّدٍ.

۲. کتاب «فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البنول و السبطین و الثمه من ذریتی» از جوینی است. نویسنده، از اهل سنت و شافعی مذهب است. وی، استاد ذهبی متعصب است. جوینی می

فرائد السمطين و رؤیای صادقانه

شخصی، بنام ابوحیب بناجی - اهل خراسان - می‌گوید: «شبی پیامبر را در خواب دیدم که در مسجد و منطقه ای که محل نزول حجاج و استقبال و وداع با آنان بود، وارد شدند، به محضر پیامبر رسیدم و سلام کردم، یک طبق از خرمای مدینه - خرمای صیحانی - جلوی پیامبر بود. پیامبر، مثنی از آن خرما را به من دادند، من خرما را گرفتم و شمردم، دیدم که ۱۸ تا است. پیش خودم، تعبیر کردم و گفتم که من ۱۸ سال زندگی خواهم کرد. ۲۰ روز از این قضیه گذشت و در زمین مشغول کشاورزی بودم که به من خبر دادند که امام رضا تشریف آورده‌اند، گفتم که کجا هستند؟ گفتند، در همان مسجد است [که در خواب دیده بودم]، به سرعت بسوی مسجد برای زیارت امام رضا 7 روان، شدم. جمعیت زیادی روانه مسجد شده بودند. وارد مسجد شدم، امام رضا در جایی نشسته بود که پیامبر [در خواب] نشسته بود. دیدم روی همان حصیری است که پیامبر نشسته بودند و جلوی آقا یک سبد خرمای صیحانی است. سلام کردم جواب مرا دادند، سپس فرمودند: بیا جلو و بعد، مثنی از آن خرما به من دادند. دیدم که تعداد آن‌ها ۱۸ تا است. [شاهدم این جاست] به امام رضا گفتم: خرمای زیادتری به من دهید، فرمود: اگر جدم پیامبر به تو خرمای بیشتری می‌داد من هم به تو بیشتر می‌دادم.»^۱

گوید که چند سالی پیش او درس خوانده ام. ذهبی در کتاب «معجم شیوخ المحدثی الذهبی» اسمش را می‌برد و از او تجلیل می‌کند. این کتاب انصافاً، خواندنی است.
۱. [قصه الامام الرضا علیه السلام مع من رأى فی الامنام النبی صلی الله علیه وآله وسلم و اعطاه ثمانیه عشر تمره]

این رویای صادقانه است که امام آن را در بیداری، تأیید می‌کند. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که همه خوابها حجت است الان جریان‌ها ی انحرافی که فلانی خواب دیده را تأیید نمی‌کنیم.

اشکال و جواب در بیان مرحوم صدر

ایشان در مقام جواب از این اشکال: (ان الایمان بمضمون هذا الحدیث، متوقف علی الایمان بالاحلام وهو خرافة من الخرافات) می‌فرمایند:

جواب اول:

«و الجواب عن ذلك : ما هو الخرافة، هو الایمان بصدق جميع الاحلام، و هذا لم يقل به مفکر، ولا هو الذی ندعیه و لا يتوقف علیه هذا الحدیث. و انما

قال الحاكم : و حدثني علي بن محمد بن يحيى المذکر قال : حدثنا محمد بن علي به الحسين القفقيه قال : حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر ، قال حدثنا علي بن ابراهيم هاشم ، عن محمد بن عيسى ، عن أبي حبيب {البناجی} انه قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام و فدأفنى البناج و نزل في المسجد الذي ينزله لحاج في كل سنة ، و كأني مضيت إليه و نزلت عنده و سلّمت عليه و وقفت بين يدي، فوجدت عنده طبقاً من خوص نخل المدينة فيه تمر صيحاني فكانه قبض من ذلك التمر، فناولني فعدده فكان ثمانيه عشر {تمره}، فتأولت أنني أعيش بعدد كل تمره سنة. فلما كان بعد عشرين يوماً كنت في أرض تعمر بين يديه للزراعة إذ جاءني من أخبرني بقدم أبي الحسن الرضا عليه السلام من المدينة و نزوله ذلك المسجد، فرأيت الناس يسعون اليه، فمضيت نحوه و تحته حصير مثل ما كان تحته، وبين يديه طبق فيه تمر صيحاني فسّلمت عليه و درُ عليّ السلام و استدناني فناولني قبضه من ذلك التمر ، فقلت له: زدني من با ابن رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال : لو زادك رسول الله صلى الله عليه وسلم لزدناك.(فرائد السمطين ، چاپ بيروت ، ج ۲، ص ۲۱۰) چاپ دوجلدی

الشیء الذى لا شك فيه هو صحة بعض الاحلام وتحققها فى الواقع و هذا امر ضرورى لمن راجع حوادث الحياة و نظر فى الكتب المؤلفة فى ذلك كدار السلام ميرزا حسين نورى و الاحلام للدكتور على الوردى. غيرها.. اذن فمن الممكن ان يكون هذا المذكور فى الحديث أحد الاحلام المطابقه للواقع»

ایمان مطلق به همه خوابها، خرافات است و احدی از ما، قائل به چنین نظری نمی باشد و ما هم چنین ادعایی نداریم. و صحت این حدیث هم متوقف بر خواب نیست. چیزی که جای شک و شبهه ای در آن نیست، صحت بعضی از این احلام است که محقق شده است. و این امر هم، بدیهی است برای کسی که به زندگی خودش و یا به کتاب دارالسلام میزنا نوری و یا احلام علی الوردی مراجعه کند.» خواب ممکن است که در عالم خارج مصداق پیدا کند و مطابق واقع باشد.

جواب دوم:

ثانياً: ان هناك فكرة تقول: بان رؤية النبي (ص) و الائمة المعصومين 7 فى المنام لا يمكن ان تكون كاذبة. لأن المنام الكاذب من الشيطان و الشيطان لا يمكن أن يتصور بصورة النبي أو الامام. و يستشهد لذلك بما نسب إلى النبي (ص) من قوله : من رأنا فقد رأنا. و يقول الامام العسکرى 7 لأحد أصحابه فى المنام أيضاً: وأعلم ان كلامنا فى النوم مثل كلامنا فى اليقظة. فإذا تمت هذه القاعدة - والله العالم بحقيقتها- لم يكن بالإمكان ان يقال : بأن ذلك الحلم الذى وجد فيه رسول الله (ص) الائمة عليهم السلام بما فيهم الامام العسکرى (ع)، أو هو مستقلاً حين كان يأتيها كل ليلة....حلم كاذب.

جواب دوم این است که رؤیت ائمه معصومین نمی تواند کاذب باشد، چون خوابهای کاذب، از شیطان است. شیطان نمی تواند خودش را به شکل معصومین، در آورد. زیرا کلامی به پیامبر نسبت داده شده است که «من رأنا فقد رأنا» و یا کلام امام حسن عسکری به یکی از اصحابش در خواب به او فرمود: «واعلم ان كلامنا فى النوم مثل كلامنا فى اليقظة» اگر این مسئله تمام شود نمی توانیم بگوییم که این خواب کاذب است.

جواب سوم:

«ثالثاً: اننا غير مضطرين لأن نلتزم من هذا الحديث بحر فيه الرؤيا. بل يمكننا ان نحمله على نحو من الرمزية و نقول: ان أم المهدي عليه و عليها السلام، كانت فى بلادها الأولى كانت ملهمة بشكل غامض بعض خطوط مستقبلها و الحنين اليه، بمقدار بحيث انها حين واجهت هذا المستقبل احبته و اخلصت له. اذن فلتكن الظاهرة التى أحسنت بها عاشتها ام المهدي، شكلاً من أشكال الالهام»^۱

«ما ملزم نیستیم همه روایت را درست بدانیم، بلکه، این جریان می تواند به عنوان رمز و اشارات باشد. یعنی که مادر امام زمان، آن جا هم [بلاد اولی] ملهم و مورد عنایت بوده است، زیرا مصلحت، ایجاب کرده است که در آنجا هم، مورد عنایت و الهام واقع می شود. وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱ . البته باید در روایت « من رأنا فقد رأنا» بحث شود، ثانياً: از کجا معلوم، کسی را که در خواب می بیند، معصوم باشد. ما به راحتی، چنین کلامی را نمی توانیم بپذیریم. الان منحرفین هم می گویند ما فاطمه زهرا و یا ...را در خواب دیدیم. خیر، باید امام تصدیق کند.

۲ . موسوعة الامام المهدي، سيد محمد صادق صدر، ص ۲۵۰ و ۲۵۱، ناشر دارالکتب الاسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایت بشر نخاس در ارتباط با جریان اسارت مادر حضرت مهدی 7 و خریداری شدن ایشان توسط بشر به امر امام هادی 7 است. روایت بشر نخاس، از روایاتی است که اشکالات سندى و دلالى به آن وارد شده است. ما در جلسات قبل برای پاسخ به اشکال دلالى، مویدى برای روایت بشر آوردیم. موید روایت بشر، روایت الغيبة نعمانى است که از امام زمان، تعبیر به «ابن سبیه» شده است. اکنون، موید دیگری هم برای روایت بشر نخاس، بیان می‌کنیم. این روایت را از إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات شیخ حر عاملی، نقل می‌کنیم. (این بحث، استدراکی از قبل است)

مؤید دوم روایت بشر نخاس:

و قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: قلت لسیدی الحسن بن علی 7 یا ابن رسول الله جعلنى الله فداك أحب أن أعلم من الإمام و حجة الله على عباده من بعدك؟ فقال 7: إن الإمام و حجة الله من بعدى ابني سمى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و كنيته الذى هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه، قال: ممن هو يا ابن رسول الله؟ قال: من ابنة ابن قيصر ملك الروم ألا إنه سيولد و يغيب عن

الناس غيبة طويلا ثم يظهر «الحديث»^۱

«به سند خودش از فضل بن عبدالجبار نقل می‌کند که خدمت امام عسکری رسیدم، گفتم: دوست دارم که سوالی بپرسم و بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان، بعد از شما چه کسی است؟ امام فرمودند: امام و حجت بعد از من، فرزند من است. اسم او، هم نام و هم کنیه پیامبر است. او آخرین حجت های خدا و آخرین خلیفه خداوند در زمین است.»

گفت: آن فرزندی که می‌فرمایید، از چه کسی است؟ [شاهد ما این جاست] امام فرمود: از از دختر پسر قیصر روم - نوه پسر قیصر روم - است. به زودی متولد می‌شود و غیبت طولانی دارد و بعد از آن، به اراده خداوند ظاهر می‌شود» پس این روایت را به عنوان شاهد دوم و استدراک روایت بشر، قرار بدهید.

منابع دیگر روایت:

* كشف الحق اربعون خاتون آباد، ص ۱۵ (البته اضافاتی دارد: «يقتل الدجال فيملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا فلا يحل لاحد ان يسمي او يكنيه» بیان نکردن کنیه حضرت، خلاف مشهور است، زیرا، عدم ذکر در مورد

۱ شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۵۶۷، باب ۳۲ - ۶۸۰، نقل از اثبات الرجعه فضل بن شاذان
۲. گویا، این راوی خبر ندارد که امام به دنیا آمده است که برایش سوال شده که آیا برادر امام عسکری(ع) با آن مشکلاتی که داشت امام است؟
۳. کسانی که قائلند، امام زمان علیه السلام تا قیامت، خلیفه است و بعد از او حجتی نیست، یکی از دلایل شان همین روایت است که اصلا منافاتی هم با رجعت ندارد.

نام حضرت است و تا آنجا که بنده تحقیق کرده ام، کسی نسبت به کنیه، چنین نگفته است.

* مستدرک مرحوم نوری، ج ۱۲ ص ۲۸۰

* صافی، منتخب الاثر ص ۳۴۶

* معجم الاحادیث الامام المهدي، ج ۶، ص ۴۹

بررسی روایت بشر نخاس

گفتیم که اشکالاتی بر روایات بشر شده بود و ما تاکنون دو اشکال را بیان و سپس به پاسخ پرداختیم. مرحوم صدر در کتاب غیبت صغری، اشکالاتی را متذکر شده اند که یکی از آن ها، همین بود که: جریان بشر نخاس خواب است و ما نمی توانیم به خواب استناد کنیم. خود ایشان به این اشکال، سه جواب داده اند که ما در جلسه قبل، مقداری راجع به آن، صحبت کردیم. ما هم یک جواب دادیم که این جریان، خواب صرف نیست بلکه خوابی است که در بیداری امام آن را تأیید کرده است، پس اعتماد ما بر تأیید امام است.

جواب مرحوم صدر به اشکال رؤیا

مرحوم صدر در جواب از اشکال رؤیا، سه جواب می دهند.

۱. خوابی، صحیح نیست که در خارج محقق نشود ولی اگر تحقق پیدا کرد، شکی در صحت آن نداریم.

۲. بعضی قائلند [یک نظر است] که اگر شخصی، پیامبر و یا ائمه معصومین

را در خواب ببیند، ممکن نیست خواب او کاذب باشد. چون پیامبر فرموده

است: «من رأنا فقد رأنا»

۳. ما ملزم نیستیم همه روایت را درست بدانیم، بلکه، این جریان می تواند به عنوان رمز و اشارات باشد. یعنی که مادر امام زمان، آن جا هم [بلاد اولی] ملهم و مورد عنایت بوده است، زیرا مصلحت، ایجاب کرده است که در آنجا هم، مورد عنایت و الهام واقع می شود.

بررسی جواب دوم مرحوم صدر

ما می خواهیم این جواب دوم را - خواب معصوم نمی تواند دروغ باشد - بررسی کنیم. ۱ برای تکمیل این بحث، به کتاب شریف بحار الانوار (ج ۵۸، ص ۲۱۱) مراجعه نمایید. مرحوم مجلسی، راجع به حقیقه الرؤیا در السماء و العالم، بسیار عالی بحث کرده است. ایشان بعد از نقل مطالبی، کلامی را از کراچکی که او هم از شیخ مفید، نقل می کند، بیان می دارد. اکنون کلام ایشان را ذکر می کنیم.

رؤیا در کلام مرحوم مجلسی از کتاب السماء و العالم

«الرؤیا فی المنام یکون من أربع جهات: (رؤیا چهار قسم است)

أحدها حدث النفس بالشيء و الفكر فيه حتى يحصل كالمنطبع في النفس فبتجبل إلى الأثر ذلك بعينه و أشكاله و نتائج و هذا معروف بالاعتبار.

۱. چیزی را در خاطر آوردن و با خود گفتن تا در نفس، نقش گیرد و سپس

۱. البته بعضی این روایت را مورد سوء استفاده یا دستاویز قرار می دهند که فلانی حق است زیرا ایشان خواب پیامبر و یا فاطمه زهرا را دیده اند و آن ها تأیید کرده اند.

همان را در خواب می بیند

الجهة الثانية: من الطباع و ما يكون من قهر بعضها لبعض فيضطرب له المزاج و يتخيل لصاحبه ما يلائم ذلك الطبع الغالب من مأكول و مشروب و مرئى و ملبوس و مبهج و مزعج قد ترى تأثير الطبع الغالب فى اليقظة و الشاهد حتى أن من غلب عليه الصفراء يصعب عليه الصعود إلى المكان العالى يتخيل له من وقوعه منه و يناله من الهلع و الزمع ما لا ينال غيره و من غلبت عليه السوداء يتخيل له أنه قد صعد فى الهواء و ناجته الملائكة و يظن صحة ذلك حتى إنه ربما اعتقد فى نفسه النبوة و أن الوحي يأتيه من السماء و ما أشبه ذلك.

۲. بر اثر غلبه چهار طبع بر یکدیگر مزاجش، پریشان شود و در خیال آید آنچه با طبع غالب سازگار است از خوردنی و نوشیدنی و دیدنی و پوشیدنی و شادی بخش و نفرت بار، و بسا اثر طبع غالب در بیداری و شهود هم باشد به گونه ای که در شخصی که صفراء، غلبه کرده است، بالا رفتن بر بلندی دشوار است و به خیالش افتد که از آن سقوط کند و هول و هراسی کند که دیگران نکنند، آنکه سوداء بر او غلبه کند خیال کند بهواء برآمده و فرشته ها با او راز گفتند، و آن را درست پندارد تا آنجا که خود را پیغمبر شمارد که از آسمانش وحی رسد و مانند آن.

و الجهة الثالثة أطفاف من الله عز و جل لبعض خلقه من تنبيه و تيسير و إعدار و إنذار فيلقى فى روعه ما ينتج له تخييلات أمور تدعوه إلى الطاعة و الشكر على النعمة و تزجره عن المعصية و تخوفه الآخرة و يحصل له بها مصلحة و زيادة فائدة و فكر يحدث له معرفة.

۳. الطاف و عنایات الهی است که برخی مخلوقات را فراگیرد، برای آگاهی و هشدار و اعدار و انذار، و در دلش افتد آنچه خیالش را برانگیزد برای کارهایی که طاعتند و شکر نعمت، و او را از نافرمانی بازدارد و از آخرت بترساند، و مصلحتی برای او خواهد بود و سود معنوی و اندیشه معرفت آور برای او پدید می آید.

و الجهة الرابعة أسباب من الشيطان و وسوسة يفعلها للإنسان يذكره بها أمورا تحزنه و أسبابا تغمه فيما لا يناله أو يدعوه إلى ارتكاب محظور يكون فيه عطفه أو تخيل شبهة فى دينه يكون منها هلاکة و ذلك مختص بمن عدم التوفيق لعصيانه و كثرة تفریطه فى طاعات الله سبحانه و لن ينجو من باطل المنامات و أحلامها إلا الأنبياء و الأئمة ع و من رسخ فى العلم من الصالحين.

۴. از شیطان و وسوسه ای از او در دل انسان پدید می آید که به یادش می آورد چیزهای اندوهبار و غم، آنچه به او نرسد، یا وادارش بر ارتکاب گناه که مایه هلاک او است، یا باعث شبهه های در دینش گردد که نابودش سازد، و این سزای بی توفیقی است بر اثر نافرمانی و تقصیر در طاعت خداوند سبحان و از خوابهای بیهوده کسی جز انبیاء و ائمه علیهم السلام و راسخان در علم از مردم صالح، نجات نمی یابد.

«و قد كان شيخي رضى الله عنه قال لى إن كل من كثر علمه و اتسع فهمه قلّت مناماته فإن رأى مع ذلك مناما و كان جسمه من العوارض سليما فلا يكون منامه إلا حقا يريد بسلامة الجسم عدم الأمراض المهيجة للطباع و غلبة بعضها على ما تقدم به البيان و السكران أيضا لا يصح منامه و كذلك الممتلىء من الطعام

لأنه كالسكران و لذلك قيل إن المنامات قل ما يصح في ليالي شهر رمضان و استادم همیشه می گفت: هر کس که علمش زیاد شود، رؤیاهایش کم می شود، و اگر کسی علمش زیاد شود و خواب ببیند و مشکل عارضه بدنی هم نداشته باشد خوابهایی که می بیند حق است. و منظورش از تندرستی، دچار نبودن به بیماریهای مهیج چهار طبع و اعتدال مزاج است چنانچه بیان شد، خواب مست و کسی که شکمش پر از خوراک است که مانند مست است، حق نمی باشد، از این رو گفته اند خوابهای ماه رمضان کمتر درست درآیند.

فأما منامات الأنبياء ع فلا تكون إلا صادقة و هي وحي في الحقيقة و منامات الأئمة ع جارية مجرى الوحي و إن لم تسم و حيا و لا تكون قط إلا حقا و صدقا و إذا صح منام المؤمن فإنه من قبل الله تعالى كما ذكرناه

اما خواب انبياء، همیشه صادق است و در حقیقت وحی است و خواب های ائمه هم، جاری مجری وحی است، گرچه نام وحی بر آن نمی گذاریم. و چون خواب مؤمن صادق باشد از طرف خداوند تعالی است، چنانچه گفتیم.

[شاهد - در جواب فرمایش مرحوم صدر که فرمودند: بعضی فائلند که اگر شخصی، پیامبر و یا ائمه معصومین را در خواب ببیند، ممکن نیست خواب او کاذب باشد. چون پیامبر فرموده است: «من رأنا فقد رأنا» - از اینجا شروع می شود]

«... و أما رؤية الإنسان للنبي ص أو لأحد الأئمة ع في المنام فإن ذلك عندي على ثلاثة أقسام قسم أقطع على صحته و قسم أقطع على بطلانه و قسم أجوز فيه الصحة و البطلان فلا أقطع فيه على حال»

و اما اینکه، انسان، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از ائمه علیهم السلام را در خواب ببیند، این خوابها در نزد من سه گونه است: ۱. قطع به صحت ۲. قطع به بطلان ۳. نه صحت و نه بطلان

«فأما الذي أقطع على صحته فهو كل منام رأى فيه النبي ص أو أحد الأئمة ع و هو الفاعل لطاعة أو أمر بها و ناه عن معصية أو مبين لقبحها و قائل لحق أو داع إليه و زاجر عن باطل أو ذام لمن هو عليه»

که در خواب ببیند پیغمبر یا امام در حال انجام طاعت الهی است و یا نهی از گناه کند و یا زشتی آن را بیان کند و به حقی دعوت کند یا حقی گوید، یا از باطلی بازدارد یا بدکار را نکوهش کند. [پس کسی که این خواب را ببیند صحیح است و حکم به صحت آن، می شود، مثل حضرت نرجس که در خواب دیدند که پیامبر از ایشان، برای فرزندش خواستگاری می کند و یا خواب حضرت زهرا را دیدند که ایشان، فرمودند: تا زمانی که به نصرانیت هستی، فرزندم را ملاقات نمی کنی، اینها همه، امر بر طاعت است، پس خواب نرجس، صادق و حق است.]

« و أما الذي أقطع على بطلانه فهو كل ما كان ضد ذلك لعلمنا أن النبي ص و الإمام ع صاحبا حق و صاحب الحق بعيد عن الباطل و أما الذي أجوز فيه الصحة و البطلان فهو المنام الذي يرى فيه النبي و الإمام ع و ليس هو أمرا و لا ناهيا و لا على حال يختص بالديانات مثل أن يراه راكبا أو ماشيا أو جالسا و نحو ذلك »

و اما خوابی است که ضد این باشد.

[مثلا، امام «نعوذ بالله» شخصی را به باطل دعوت کند و یا از کار حقی باز دارد این خواب، باطل است زیرا این‌ها مظهر حق اند و با حق هستند و حق، از باطل دور است و اگر کسی باشد که بگوید امام امر به باطل کرده، اشتباه محض است.]

«و أما الذى أجوز فيه الصحة و البطلان فهو المنام الذى يرى فيه النبى و الإمام ع و ليس هو أمرا و لا ناهيا و لا على حال يختص بالديانات مثل أن يراه راكبا أو ماشيا أو جالسا و نحو ذلك»

و اما خوابی که ممکن است درست یا نادرست باشد این است که پیغمبر یا امام را در حال عادى ببند که جنبه مذهبی ندارد مانند اینکه در خواب ببند سوار است یا راه می‌رود و یا نشسته و مانند آن.

[پس خواب حضرت نرجس، از قسم اول است که یقین به صحت آن می‌باشد.]

«و أما الخبر الذى - يُرَوَى عَنِ النَّبِيِّ ص مِنْ قَوْلِهِ مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَشَبَّهُ بِي - فإنه إذا كان المراد به المنام يحمل على التخصيص دون أن يكون فى كل حال و يكون المراد به القسم الأول من الثلاثة الأقسام لأن الشيطان لا يتشبه بالنبي ص فى شىء من الحق و الطاعات»

و اما خبر مروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: هر که مرا ببند مرا دیده است زیرا شیطان شبیه من نمیشود» اگر مقصود دیدن در خواب باشد مخصوص به همان قسم اول است نه در هر سه قسم، زیرا شیطان مانند پیغمبر در حق و طاعت نمی‌شود.

«و أما «مَا رُؤِيَ عَنْهُ ص مِنْ قَوْلِهِ مَنْ رَأَى نَائِمًا رَأَى يَقْظَانَ» فإنه يحتمل وجهين أحدهما أن يكون المراد به رؤية المنام و يكون خاصا كالخبر الأول على القسم الذى قدمناه و الثانى أن يكون أراد به رؤية اليقظة دون المنام و يكون قوله نائما حالا للنبي و ليست حالا لمن رآه فكأنه قال من رأى و أنا نائم فكأنما رأى و أنا منتبه و الفائدة فى هذا المقال أن يعلمهم بأنه يدرك فى الحالتين إدراكا واحدا فيمنعهم ذلك إذا حضروا عنده و هو نائم أن يفيضوا فيما لا يحسن أن يذكره بحضرتة و هو منتبه»

و اما آنچه از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که «هر که مرا در خواب ببند در بیداری دیده» دو وجه دارد. اول: آنکه مقصود خواب دیدن باشد و مخصوص قسم اول باشد مانند خبر گذشته.

دوم: اینکه مقصود دیدن پیامبر در بیداری باشد نه در خواب و اما نائم، وصف پیغمبر باشد نه کسی که خواب می‌بیند، بدین معنی که هر که مرا ببند، در حالیکه من، در خوابم مانند این است مرا در بیداری دیده است. و فایده اش، این است که به آن‌ها بفهماند او در خواب و بیداری - هر دو - ادراک و دریافت یکسان دارد و چون در حال خواب هم در حضور او باشند، مثل بیداری، رعایت ادب کنند.

«- وَ قَدْ رُؤِيَ عَنْهُ ع أَنَّهُ عَفَا ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي مِنْ غَيْرِ تَجْدِيدٍ وَضُوءٍ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي و از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که چرتی زد و برخاست و بی‌تجدید وضوء نماز خواند، و از او پرسش شد، فرمود: من مانند شماها

نیستم چشمم می خوابد و دلم بیدار است.

«و جميع هذه الروایات أخبار آحاد فإن سلمت فعلى هذا المنهاج»^۱

و همه این روایات، خبرواحدند و اگر پذیرفته شوند بر این روش تفسیر می شوند. [یعنی ما در مورد روایت «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى» بحث سندی نکردیم، لذا اگر روایت از نظر سندی مشکلی نداشته باشد، توجیه اش این است که ما گفتیم.]

نتیجه: ما روایت بشر نخاس را می پذیریم و اشکال رؤیا بودن را هم، جواب می دهیم - البته جواب ما؛ غیر از جواب ایشان است، چون مرحوم صدر از طریق «من رأی فقد رأی» جواب داده اند. - و قائلیم که چنین رؤیایی، شاهد صدق دارد و در بیداری امام، آن را تأیید کرده اند.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

جلسه ۴۶ - ۹۲/۹/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایات مادر امام زمان 7 و پاسخ به شبهاتی است که به روایت بشر نخاس وارد کرده بودند. بعضی از شبهات، بقدری سست و بی اساس است که قابل مطرح شدن در جلسات علمی را ندارد. یکی از شبهات بی اساس، این است: آیا کسی که شاهزاده است، از قصر می گریزد تا ده هزار درهم، بگیرد؟ او چه نیازی به ده هزار درهم دارد که امام، پیشنهاد آن را می دهند؟ این شبهه بر اساس این است که در روایت آمده :

«امام هادی به حضرت نرجس، فرمود: من می خواهم تو را اکران کنم، کدام را بیشتر دوست می داری، ده هزار درهم؟ یا بشارتی که در آن شرافت ابدی است؟ نرجس گفت: بشارت را»

جواب شبهه: کسی که این اشکال را کرده است، اصلاً روایت را نخوانده است. زیرا حضرت نرجس به قدری از نظر شرافت و کمال و معرفت، بالا بود که پیشنهاد بشارت را قبول کرد.

۱. این شبهه را یکی از عزیزان در درس، از کتاب وهابیت، نقل کرده است.

۱. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۸، ص: ۲۱۲

شبهه رؤیا بودن روایت بشر نخاس

قبلاً گفتیم، اشکال این است که جریان بشر نخاس خواب است و ما نمی‌توانیم به خواب استناد کنیم. جواب ما این بود که این جریان، خواب صرف نیست بلکه خوابی است که در بیداری امام آن را تأیید کرده است و اماره بر صدق دارد، پس اعتماد ما بر تأیید امام است. خود مستشکل هم - مرحوم صدر - از این اشکال سه جواب داده اند که ما در جلسه قبل، مقداری راجع به آن، صحبت کردیم و بنا داریم که جواب سوم ایشان را مقداری، توضیح دهیم.

جواب اول: گاهی امارات صدق بر رؤیا وجود دارد.

جواب دوم: اگر شخصی، پیامبر و یا ائمه معصومین را در خواب ببیند، ممکن نیست خواب او کاذب باشد. چون پیامبر فرموده است: «من رأنا فقد رأنا»

ما به استناد فرمایشات کراجکی و شیخ مفید جواب دادیم و گفتیم که جواب ایشان - مرحوم صدر - باید تفصیل داده شود و گرنه به صورتی که ایشان پاسخ دادند، قابل قبول نیست.

جواب سوم:

روایت بشر نخاس، در واقع کنایه از این است که به حضرت نرجس، الهام می‌شده است، پس نیازی نیست که به ظاهر روایت و همه متون آن، ملتزم شویم بلکه آن‌ها را به عنوان رموز می‌گیریم. این‌ها رموزی است که به وی الهام شده است.

توضیح جواب سوم:

گاهی مصلحت ایجاب می‌کند که خداوند به شخصی، الهام کند و انکار الهام در واقع تکذیب قران و روایات است. مثلاً: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» و یا ایه شریفه: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ»

پس اصل الهام، در آن حرفی نیست. کسانی هستند که مورد عنایت خداوند متعال قرار می‌گیرند. هیچ بعید نیست که حضرت نرجس گرچه به شکل غامض (که روشن نباشد) در همان محل خودش، بنا بر مصلحتی، به ایشان الهام می‌شده است. زیرا خداوند می‌دانست که ایشان مادر امام زمان 7 می‌شود و کسی که الان در ناز و نعمت به سر می‌برد و نوه قیصر است، بناست که در آینده مورد اذیت واقع می‌شود. (اذیت‌هایی از قبیل: به اسارت در آمدن، تحت مراقبت شدید حکومت و...)، پس باید چنین کسی که در آینده دچار گرفتاری می‌شود، از نظر عاطفی و روحی، زمینه‌سازی شود تا در برابر مشکلات، شانه خالی نکند و برایش غیر قابل تحمل نباشد. اگر او آمادگی روحی نداشته باشد و بار مسئولیت را تحمل نکند، قضیه ولادت حضرت، آشکار می‌شود و موجب کشته شدن مادر و فرزند می‌شود. پس خداوند بنا بر مصلحت به ایشان الهام

۱. سوره نحل، آیه ۶۸

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۵

کرده است و خواب در این جا کنایه از الهام است.

جواب از پاسخ سوم مرحوم صدر

ما اصل الهام و اینکه، بعضی مورد الهام قرار می گیرند را، قبول داریم، ولی حمل چنین روایت مفصلی، بر رمز و کنایه، جای تأمل دارد. و جواب ما همان است که گفتیم، این رؤیا را امام در بیداری تأیید کرده است و اماره بر صدق دارد، پس اعتماد ما بر تأیید امام است.

۱. ثالثاً: اننا غیر مضطربین لأن نلتزم من هذا الحديث بحر فيه الرؤيا. بل يمكننا ان نحمله على نحو من الرمزية و نقول: ان أم المهدي عليه و عليها السلام، كانت في بلادها الأولى كانت ملهمة بشكل غامض بعض خطوط مستقبلها و الحنين اليه، بمقدار بحيث انها حين واجهت هذا المستقبل احبته و اخلصت له. و هذه مصلحة الهية عظيمة، باعتبار ما يعلمه الله تعالى من كونها اما للمهدي عليه السلام، و ما سوف تری في سبيل ذلك من الضغط و المطاردة و العذاب. اذن فهي تحتاج إلى الهام خاص - ولو بشكل لا شعوري غامض - يوجب تربيتها و توجيه عواطفها بالشكل المخلص المؤمن. فانها، لو كانت مجردة عن هذا الهام و كانت مشتتة من السوق من دون اخلاص سابق و تربية داخلية، لأمكن لها ان تجزع من التعذيب فتبوح بأمر ولدها، و يؤدي الحال إلى القاء القبض عليه و وقتله. و هو ما لا يريده الله تعالى ان يكون... كيف؟. وقد ذكره الله عزوجل بقدرته الكبرى لمستقبل الاسلام و ارساء قواعد الحق. أما انكار وجود الالهام كحقيقة كونية الهية، تتحقق بارادة الله تعالى عنده وجود المصلحة.. فهذا تكذيب للقرآن اذ ينسب الالهام إلى النحل قائلاً: اوخى الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتا و من الشجر و مما يعرشون. ثم كلى من كل الثمرات، فاسلكى سبل ربك ذللاً. و ينسب عزوجل هذا الالهام ببعض مراتبه ذلى الانسان إذ يقول عز من قائل: فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام، و من يُرد ان يضلّه يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد فى السماء. اذن فلتنكّن الظاهرة التى أحسنت بها عاشتها ام المهدي، شكلاً من أشكال الالهام. (موسوعة الامام المهدي، سيد محمد صادق صدر، ص ۲۵۰ و ۲۵۱، ناشر دارالكتب الاسلامي)

شبهه كنيز نبودن مادر امام زمان 7:

این اشکال هم، زائیده عدم دقت و توجه است. اما بیان اشکال:

مادر امام زمان 7 «کنیز» نیست بلکه مادر ایشان «حضرت مریم بنت زید علویه» است که اصلاً کنیز نبوده است. دلیل بر این ادعا هم، کلام مرحوم شهید (متوفی: ۷۸۶) در دروس است که نام مادر او را، مریم بنت زید علویه، ذکر می کند.

جواب: مرحوم شهید در کتاب دروس خود، اقوالی را در این مورد، نقل می کند که یکی از اقوال، همین است، البته این قول خود شهید نمی باشد - بلکه قیل است - و قائل هم معلوم نیست و بی جهت به مرحوم شهید، نسبت می دهند.

شبهه اهل حبشه بودن مادر امام زمان 7

روایت داریم که مادر امام زمان از حبشه (نوبه) است و این مطلب را به کلینی استناد می کنند: «که مادر امام زمان کنیزی از نوبه، استان شمالی سودان است که اهل حبشه و نوبه است.

جواب شبهه:

برای این که مطلب روشن شود، ابتدا روایت را می خوانیم. روایت در کافی شریف آمده است.

«عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ النُّعْمَانِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ

عَلِيٌّ بِنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاعَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ إِي وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِي وَاللَّهِ وَنَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ قَالَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَنَحْنُ أَيْضاً مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ فَقَالَ لَهُمُ الرَّضَاعُ هُوَ ابْنِي قَالُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَضَى بِالْقَافَةِ فَبَيْنَمَا وَبَيْنَكَ الْقَافَةَ قَالَ أْبَعْتُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ فَأَمَّا أَنَا فَلَا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ وَ لَتَكُونُوا فِي بُيُوتِكُمْ»

زکریا بن یحیی گوید: شنیدم علی بن جعفر، حسن بن حسین بن علی را حدیث می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند که خدا ابو الحسن الرضا 7 را یاری کرد، حسن گفت: آری به خدا قربانت گردم، همانا برادرانش نسبت به او ستم کردند، علی بن جعفر گفت: آری بخدا ما عموهایش هم، به او ستم کردیم، حسن گفت: قربانت گردم، مگر شما چه کردید؟ زیرا من نزد شما نبودم، گفت: ما و برادرانش به او گفتیم: هرگز در میان ما خاندان، امامی که رنگش دگرگون (گندم گون) باشد نبوده [مقصودشان این بود که امام محمد تقی 7 به شما شباهت ندارد] حضرت رضا فرمود: او پسر من است، آن‌ها گفتند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم قیافه‌شناس داوری فرموده، میان تو و ما هم قیافه‌شناس داور باشد، حضرت فرمود: «من دنبال آنها نمی‌فرستم، شما بفرستید، و به آنها اطلاع ندهید که برای چه دعوتشان می‌کنید و شما در خانه خود باشید فَلَمَّا جَاءُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ وَ اصْطَفَى عُمُومَتَهُ وَ إِخْوَتَهُ وَ أَحْوَاتَهُ وَ أَخَذُوا الرَّضَاعَ وَ الْأَبْسُوهُ جَبَةً صُوفٍ وَ قَلَنْسُوهَ مِنْهَا وَ وَضَعُوا عَلَيَّ عُنُقَهُ مِسْحَاةً وَ قَالُوا لَهُ ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ ثُمَّ جَاءُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ فَقَالُوا الْحَقُّوا هَذَا الْعُلَامَ بِأَبِيهِ

فَقَالُوا لَيْسَ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ وَ لَكِنَّ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هَذَا عَمُّهُ وَ هَذِهِ عَمَّتُهُ وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمِيهِ وَاحِدَةٌ فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ ع قَالُوا هَذَا أَبُوهُ

چون ایشان آمدند، ما را در باغ نشانیدند (یعنی قیافه‌شناسان یا عموها و برادران امام رضا 7) و عموها و برادران و خواهران امام رضا 7 صف کشیدند و آن حضرت را، خرقه و کلاه‌ی پشمین به او پوشانیدند و بیلی بر دوشش گذاشتند و گفتند بصورت باغبانی وارد باغ شو، سپس امام جواد 7 را آوردند و به قیافه‌شناسان گفتند: این پسر را به پدرش منسوب کنید، آن‌ها گفتند: او را در اینجا پدری نیست ولی این و این عموی پدر او هستند و این عموی خود اوست و این عمه اوست، اگر او در اینجا پدری داشته باشد، همین صاحب باغست که قدمهای او با قدمهای این پسر، یکسان است و چون حضرت رضا 7 برگشت، گفتند: همین شخص پدر اوست [گویا ابتدا از آثار قدم حضرت که روی زمین نقش بسته بود، احتمالی دادند و سپس که خود حضرت را دیدند یقین کردند]

قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَمْتُ فَمَصَّصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي عِنْدَ اللَّهِ فَبَكَى الرَّضَاعُ ثُمَّ قَالَ يَا عَمُّ أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ ابْنِ النَّوْبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ الْمُنْتَجَبَةِ الرَّحِمِ وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللَّهُ الْأَعْيِيسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ صَاحِبِ الْفِتْنَةِ وَ يَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَ شُهُوراً وَ أَيَّاماً يَسُومُهُمْ حَسَافاً وَ يَسْقِيهِمْ كَاساً مُصَبَّرَةً وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُوتُورُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ صَاحِبِ الْغَيْبَةِ يُقَالُ مَاتَ أَوْ هَلَكَ أَى وَادٍ سَلَكَ أَوْ فَيَكُونُ هَذَا يَا عَمُّ إِيَّا مِنِّي فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ

علی بن جعفر گوید: من برخاستم و لب ابی جعفر 7 را چنان بوسیدم که آب دهانش را مکیدم و به او عرض کردم: گواهی دهم که تو نزد خدا امام من هستی، پس حضرت رضا 7 گریه کرد و فرمود: ای عمو! مگر نشنیدی که پدرم می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان، پسر کنیز نوبیه [نوبه بلاد بزرگیست در سودان که بلال حبشی هم از آنجا بوده است] که دهانش خوشبو و رحمش، نجیب زای است، وای بر آن‌ها و خدا لعنت کند اعیس و نژادش را [یعنی بنی عباس را] همان که فتنه انگیز است و آن‌ها را چند سال و چند ماه و چند روز می کشد و به آنها ذلت می رساند و از جام تلخ و ناگوار بآنها می آشاماند، و اوست آواره و دور افتاده، خونخواه پدر و جدش، آن کس که از دیده‌ها پنهان شود، مردم در باره او گویند: معلوم نیست مرده یا هلاک شده و بکدام دره رفته، ای عمو! چنین پسری جز از نسل من تواند بود؟؟ عرض کردم: راست گوئی، قربانت گردم.

بیان علامه مجلسی در مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول

«و المراد بابن خیرة الإمام المهدي 7 و المراد بخیرة الإمام أم الجواد 7 فإنها أمه بواسطة لأن أمه بلا واسطة كانت بنت قیصر و لم تكن نوبية»

(مراد از «ابن خیره» امام زمان است و مراد از «خیره الاماء»، مادر امام جواد است، زیرا مادر امام جواد، با چند واسطه، مادر امام زمان محسوب می شود و

۱. کلینی، کافی؛ ج ۱؛ ص ۳۲۲، ح ۱۴

مادر بدون واسطه امام زمان، دختر قیصر روم است و حبشی نمی باشد.)

[علامه مجلسی مسلم گرفته است که مادر امام زمان 7 از روم است پس اینجا «ابن نوبیه» به چند واسطه، مادر امام زمان می شود و مادر امام زمان به چند واسطه به مادر امام جواد می رسد. پس روایت در مورد مادر امام جواد است نه مادر امام زمان]

«وَهُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُؤْتَرُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ صَاحِبُ الْعَيْبَةِ»

«الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ» به امام زمان 7 بر می گردد.

«و فی إرشاد المفید و كشف الغمة و غیرهما یکون من ولده الطرید، فالمراد

بابن خیرة الإمام الجواد 7»^۱

علامه مجلسی می فرماید: در ارشاد مفید و كشف الغمة بجای عبارت «وَهُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ...» جمله «یکون من ولده الطرید» آمده است. ضمیر در «ولده» به «ابن» بر می گردد. پس «ابن» خود امام جواد است و «ابن نوبیه» مادر امام جواد می باشد. پس این روایت، ربطی به مادر امام زمان ندارد.

پس علاوه بر اینکه متن این روایت «ابن خیرة الاماء»، در مورد امام جواد است، روایت مشکل سندی هم دارد.

مرحوم آقای خویی در مصباح الفقاهه، تصریح می کند که این روایت از نظر سند ضعیف است، ضمن اینکه خود علامه مجلسی هم می گوید: روایت ضعیف است.

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۳؛ ص ۳۸۱

بیان مرحوم خوئی در مصباح الفقاهة

مرحوم خوئی بر روایت کافی، سه اشکال وارد می‌کند:

نعم یرد علی الروایة وجوه،

الأول: أنها ضعيفة السند. (روایت ضعیف السند است)

الثانی: أنها مخالفة لضرورة المذهب، فإنها اشتملت على عرض أخوات الإمام و عماته على الثقافة، و هو حرام لا یصدر من الإمام «ع». و توهم أن ذلك من جهة الاضطرار و هو یبيح المحظورات توهم فاسد، إذ لم تتوقف معرفة بنوة الجواد للرضا «ع» على إحضار النساء.

مشکل دیگر این روایت، ناسازگاری با ضرورت مذهب ما می‌باشد. زیرا روایت، مشتمل بر عرضه خواهران امام به یک قیافه شناس می‌باشد که قیافه آن‌ها را بشناسد و اگر کسی هم بگوید که امام در چنین موقعیتی مجبور بود - و چون در حالت اضطرار، محذورات، مباح می‌شوند، لذا اشکالی ندارد - باز حرف باطلی است، چون عموهای امام جهت این کار، کافی بوده و لازم نبود که قیافه شناسان، عمه‌های امام را ببینند؟

الثالث: أن الجماعة الذين بغوا على الرضا «ع» لينفوا بنوة الجواد «ع» عنه لو

كانوا معتقدين بامامة الرضا «ع» لما احتاجوا إلى الثقافة بعد إخباره بالبنوة.^۱

کسانی که به امام رضا ظلم کردند، تا بنوت امام جواد را رد نمایند، اگر به امامت امام رضا 7 معتقد بودند دیگر نیازی به قیافه شناس نداشتند زیرا امام معصوم است و بعد از إخبار امام به بنوت امام جواد، نیازی به قیافه شناس نمی‌باشد.

۱. مرحوم خوئی، مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج، ص: ۳۸۴

باشد.

[اشکال دیگری هم که بر این روایت وارد است، اعتماد به قیافه شناسان

است، در حالیکه چنین اعتمادی در فقه ما رد شده است]

نتیجه:

اهل حبشه بودن مادر امام زمان، طبق روایت مرحوم کلینی ثابت نمی‌باشد

زیرا که هم در سند و هم در دلالت و هم در استناد چنین روایتی، بحث است.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ